**نار و نور**

منتخباتی از آثار مبارکۀ جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء و توقیعات حضرت ولیّ‌امرالله

[منتخباتی از آثار مبارکۀ حضرت بهاءالله](#MAHB)

[منتخباتی از آثار مبارکۀ حضرت عبدالبهاء](#MAHA)

[از توقیعات مبارکۀ حضرت شوقی ربّانی](#TSE)

منتخباتی از آثار مبارکۀ حضرت بهاءالله

انّ الّذی یسفک دمه فی سبیلی یبعث اللّه من کلّ قطرة منه هیاکل المقرّبین و المخلصین

مظلومیّت صرفه اثرها دارد و ثمرها آرد

1

الحمد للّه الّذی بعث منکلّ قطرة من دمآء اولیآئه خلقاً لا یحصی عدّتهم احد الّا نفسه و جعلهم مشارق حبّه و مطالع ودّه و هم ایادی الامر بین الخلق و هم الّذین نصروا اللّه فی کلّ الاعصار و قاموا علی ما اراد اللّه علی شأن ما اضطربوا من الملوک و سطوتهم و ما منعهم عن الحقّ صلیل سیوفهم و صهیل خیولهم قد نطقوا باعلی النّدآء بین الارض و السّمآء و دعوا الکلّ الی مولی الوری و مالک الآخرة و الاولی و ربّ العرش و الثّری

2

بسم ربّنا الاقدس الاعظم العلیّ الابهی

ایّام ایّام فرح جدید است چه که در مدینهٴ عشّاق عاشقی بکام دل رسید و بما هو المحبوب فائز گشت اگرچه در یکمقام مقام حزن و مرثیه و نوحه است چه که مشاهده میشود عطش ظالمین الی حین ساکن نشده در هر یوم در لهیب تازه و شعلهٴ بی‌اندازه ملاحظه میشوند ولکن چون قاصدی قصد وطن اعلی نمود و عاشقی ارادهٴ فدا فرمود و بکمال میل و محبّت از کأس فنا فی سبیل مولی البقآء نوشید نوشیدنیکه ملائکهٴ مقرّبین و کرّوبین هنیئاً مریئاً گفتند و از وراء ایشان لسان عظمت در عرش جلال بکلمهٴ نعیماً نعیماً له ناطق اینمقام مقام فرح اکبر و سرور اعظم است چه که عاشقی از مدینهٴ عشّاق فائز شد بآنچه که منتهی اَمَل راجین و مقرّبین بوده و در این ایّام عرصهٴ حضور مالک انام بذکرش معطّر و بنور بیان منوّر ای کاش این کأس نصیب میشد و عنایتش عطا میفرمود آنچه را که بمخلصین و مقدّسین عطا فرموده له الحمد و الثّنآء و له الشّکر و العطآء لا اله الّا هو العلیّ الابهی

3

هو الله تبارک و تعالی شأنه

ستایش پاک پروردگاریرا جلّت قدرته که ظلم ظالمین و تعدّی معتدین را علّت وصول عاشقان بمقامات قرب معشوق و ورود مخلصان بجنان وصل مقصود مقرّر فرموده و بظهور بلایا و رزایا کلمۀ امریّه را منتشر و اعلام ذکریّه را مرتفع نموده

تعالت قدرته الغالبه و ارادته المحیطه که از نار نور و از حزن سرور ظاهر میفرماید

غافلان بگمان باطل قتل و صلب را علّت انخماد نار کلمۀ الهیّه تصوّر نموده‌اند و شهادت را نهایت اذیّت پنداشته‌اند غافل از آنکه سبب ارتفاع و اعلای امر الهی است و علّت وصول شهیدان بمقامات قرب نامتناهی تعالی الحکیم الّذی یفعل ما یشآء و یحکم ما یرید

4

بنام دوست مهربان

ای مادر از فراق پسر منال بلکه ببال این مقام شادی و سرور است نه مقام کدورت و احزان

قسم بآفتاب صبح حقیقت که در مقامی ساکنست که وصف آن بقلم نیاید و ذکر آن ببیان اتمام نپذیرد مقرّش در افق اعلی و رفیقش و مصاحبش ارواح مقدّسهٴ مجرّده و طعامش نعمت باقیهٴ مکنونه اگر بر جمیع من علی الارض آن مقام اقدس ابهی بقدر سمّ ابره تجلّی نماید کل از فرح و سرور هلاک شوند همچه مدان او فانی شده در ملکوت باقی ببقاء اللّه باقی خواهد بود این جای شکر است نه شکایت اگر فرح از تو مشاهده کند بر سرورش بیفزاید و اگر حزن بیند محزون شود

بذکر اللّه مشغول باش و بفرح تمام بثنایش ناطق شو حقّ منیع با تست از پدر مهربان‌تر است و از پسر مشفق‌تر

در ارض طف مشاهده کن که مادر پسر خود را فرستاد و در راه دوست جان داد امروز سیّد روزهاست باید از شما ظاهر شود آنچه که از نساء قبل ظاهر نشده اینست سزاوار عباد اللّه و اماء او برضای حق راضی باش و باو مؤانس شو

حال جمیع ملأ اعلی بذکر پسرت ناطقند و بوصفش مشغول لو تسمعین تطیرین من الشّوق الی اللّه الفرد الخبیر و عنقریب جمیع اهل ارض مشاهده شود بثنایش مشغول شوند و بترابش تبرّک جویند فضل پروردگار تو بزرگست غنیمت شمار و باش از صبرکنندگان

5

ای حبیب بلسان پارسی ذکر میشود فی‌ الحقیقه اگر مردم در همین یکفقره تفکّر نمایند شهادت دهند که این استقامت و ثبوت و تحمّل و اصطبار در حین نزول بلایا و محن فی السّرّ و العلن جز بقوّۀ الهیّه نبوده و باین درجه انفاق جان در سبیل جانان هیچ عصری و هیچ عهدی مشاهده نشده اشخاصیکه قبل از وقوع میقات در نهایت درجه جان را عزیز میشمردند و بکمال قوّت در حفظ خود و صیانت رفاهیّت و آسایش ظاهره باقصی الغایه میکوشیدند بغتة باستقامتی ظاهر که فرائص غافلان مرتعد و اعضای بیخبران مرتعش و ارکان ملل متزلزل مشاهده شد سبحان ‌الله تا در آنمقام خیر کثیر و غنیمت وافر و نعمت باقی و سلطنت دائمی برأی العین مشاهده نکنند اینگونه رضا و تسلیم و مسرّت و تکریم در آنمواقع هایله از ایشان ظاهر نشود قل العظمة لله و القدرة لله و السّطوة لله و القوّة لله یخلق ما یشآء کیف یشآء لا اله الّا هو القادر الغالب العلیّ العظیم

6

بی سبب و اثر هیچ امری ظاهر نشده و نمیشود تفکّر نما چه مقدار از نفوس از میان رفت و چه مقدار از بلاد و دیار که بتراب راجع و الیوم قاعاً صفصفا مشاهده میشوند قسمت امروز اینست و از بعد حقّ عالم است که چه واقع شود

گمان نکنید که احبّا هم در این میان از سیوف ظالمان کشته شده‌اند قسم بآفتاب ملکوت صدق که هر نفسی از دوستان الهی که در آن واقعه شربت شهادت آشامید برفیق اعلی صعود نمود و در ظلّ قباب رحمت الهی ساکن و مستریح گشت اگر آن مقامات بقدر سمّ ابره تجلّی نماید کل بندای یا لیتنی کنت معه ناطق میگردند و هر نفسی از دوستان که خسارت ظاهره بر او واقع شده آن ربح کامل بوده و هست اهل بها در ربح عظیم بوده و هستند اگر در یومی از ایّام و وقتی از اوقات نظر بمقتضیات حکمت الهیّه خسارتی واقع شود نباید از او محزون بود البتّه حقّ او را بطراز ربح اعظم مزیّن فرماید انّه لهو الحقّ المقتدر العلیم الحکیم انتهی

7

هو الشّاهد السّامع المجیب

یا اباطالب مظلوم میفرماید الحمد للّه فائز شدی بآنچه که سبب عزّت شماست در جمیع عوالم الهی این ذلّت شما فخر عزّتهاست و انشآء اللّه سجن شما و دوستان الهی علّت و سبب حرّیّت و آزادی اهل عالم است در همان ارض چهار ماه اینمظلوم تحت سلاسل و اغلال بود در حبسیکه شبه آن تا حال دیده نشده و قبل از آنهم در ساعات معدوده در سجن که محلّ حقیقی اصفیا و انبیا و اولیای حق بوده وارد شدیم حبس اوّل که ساعات معدوده باشد مدارا نمودند و حبس ثانی بکمال شدّت و غضب ولکن در جمیع احوال مسرور بودیم و بکمال تسلیم و رضا صابر و ساکن یا طالب در سبیل الهی بر تو وارد شد آنچه بر مظلوم اشدّ از آن وارد قد اقتدیت به فی سبیل اللّه ربّ العالمین اگر جمیع اهل عالم لذّت ذلّت را در سبیل الهی بیابند جان و روان در تحصیل آن نثار نمایند زندگانی این ایّام فانیه و الوان آن ناس را از ملاحظهٴ عاقبت و استقبال منع نموده بشنو ندای دوست را بسبب ذلّت خود ذلّت از برای کسی مخواه مقام صابرین و شاکرین عظیم است جز حق مجو و جز او مخواه از مشیّت خود بگذر و بمشیّت اللّه ناظر باش

8

معشر غافلین بر اطفاء نور الهی قیام نموده‌اند و شرذمهٴ مغلّین بر اخماد نار محبّت ربّ العالمین منتهای جدّ و جهد را مبذول داشته‌اند آیا فرعون چه ربح برد و از اعمالش چه ثمر دید و از ظلمش چه اثر یافت با تمام همّت بر سفک دماء اطفال قیام نمود عاقبت ید قدرت و تربیت الهی کلیم را در بیت او تربیت نمود و ظاهر فرمود ارادهٴ الهی بر کل غالب است در شفقت حقّ جلّ جلاله و ظلم اعدا تفکّر نما سی و دو سنه او ازید حزب اللّه را از نزاع و جدال و فساد منع نمودیم سحاب قضا امطار بلا بر ایشان ریخت مع‌ذلک صبر نمودند کلمات سخیفه شنیدند و جواب نگفتند کمال ذلّت را دیدند و اعتراض ننمودند کشته شدند و نکشتند مع‌ذلک خلق بی‌انصاف دست برنداشتند اسم‌اللّه را دیده‌اید صبر و سکون و حلم و شفقت و محبّت و وقار ایشان را اکثری دیده و میدانند مع‌ذلک او را مفسد قلم داده‌اند و بر ضرّش قیام نموده‌اند اینست شأن خلق حقّ از ظلم ظالمان چشم نپوشیده و نخواهد پوشید مخصوص در این ظهور که هر یک از ظالمین را جزا داده در رئیس روم از قبل و طائفان حولش تفکّر نما قد اخذهم اللّه اخذ عزیز مقتدر چه که من غیر جهت آل اللّه را بسجن اعظم فرستاد و همچنین در رقشا و ذئب تفکّر نمائید کاذب ارض طاء را که به صادق معروف ملاحظه کنید مع‌ذلک خلق غافل بشعور نیامده‌اند و از بحر آگاهی و دانائی بالمرّه محرومند

آن جناب باید در جمیع احوال بافق اعلی ناظر باشد و بر خدمت امر قائم قسم بآفتاب افق سماء معانی هر نفسی که از شما در سبیل الهی برآمد لدی اللّه مخزون و مکنون این گلپاره‌های عالم که بجنود و صفوف و ظلم فخر مینمایند بملاقات آب قلیلی از هم بریزند بیک تب شعلهٴ نار غرور بیفسرد و آتش حرص و هوی منطفی گردد سبحان‌اللّه مع‌ذلک متنبّه نشده و نمیشوند

9

جمیع دوستانرا بصبر و سکون و وقار وصیّت نمائید و بگوئید یا اولیآء اللّه فی الارض باسم حق در جمیع عوالم الهی معزّزید ولکن در این دنیای فانیه که اقرب از آن منتهی میشود بذلّت مبتلا در سبیل خداوند یکتا شماتت شنیدید و اذیّت دیدید بحبس رفتید جان دادید ولکن بجهت ظلم چند نفس غافل نباید از حدود اللّه تجاوز نمائید یعنی نباید بنفسی تعرّض کنید

آنچه بر شما وارد للّه بوده هذا حقّ لا ریب فیه و حال هم جمیع امور را باو راجع نمائید و بر او توکّل کنید و تفویض نمائید البتّه او هم شما را وانمیگذارد اینهم لا ریب فیه هیچ پدری اولاد را بسبُع نمیدهد و هیچ صاحب غنمی اغنام خود را بگرگ نمیسپارد البتّه در حفظش سعی بلیغ مبذول میدارد

اگر چند یومی بمقتضای حکمت بالغه امور ظاهره بر خلاف مراد جاری شود بأسی نبوده و نیست مقصود آنکه کل بافق اعلی ناظر باشند و بآنچه در الواح نازل شده متمسّک در اقلیم فساد پا نگذارند و در عرصهٴ جدال و نزاع قدم ننهند بجنود صبر و تسلیم و اخلاق و اعمال طیّبه و کلمات بدیعهٴ منیعه حق جلّ جلاله را نصرت نمایند

10

ان یا رسول اگر از شمس سماء معنی پرسی در کسوف حسد مکسوف و مغطوء و اگر از قمر بقای قدسی خبر خواهی در خسوف بغضا مخسوف و مقنوع و اگر از نجم فلک عمائی اطّلاع طالبی در افول غل مأفول و محجوب یک حسین و صد هزار شمر بر او قائم و یک خلیل و هزاران نمرود بر او محیط یک روح پاک و صد هزار قابض و یک حنجر و هزار هزار خنجر

در تمام عمر شبی نیاسودم و در جمیع ایّام دمی نیارمیدم گاهی سرمرا دیار بدیار بهدیه فرستادند و گاهی در هوایم بیاویختند وقتی مصاحبم سنان بود و وقتی مؤانسم خولی هر صباح که سر از فراش برداشتم بلای جدیدی استقبال نمود و هر شام که در محفل وحدت جالس شدم عقوبتی رخ گشود نه در بلایم تأخیری و نه در عقوبتم تعویقی

و مع ‌ذالک قیامم در مقابل اعدا چون شمس واضح بود و ظهورم در بین ملکوت و اهل آن چون قمر لایح و در آنی بحفظ جانم نپرداختم و اقلّ من حین بآسایش روانم دل نبستم جانم را انفاق سبیل محبوب نمودم و روانم را فدای مقصود حصنم توکّلم بود و حرزم توسّل بدوست و درع من اعتماد من و جندم رجای باوست

تا آنکه ظهورم سبب حسد اعدا شد و قیامم علّت غلّ اولی البغضا ای رسولمن اگر ببصر حدید و نظر جدید ملاحظه نمائی کلّ اشیا بل اهل منظر اعلی را از حزنم محزون بینی و از اضطرابم مضطرب مشاهده نمائی ای رسول صبح منیر روحانی در ظلمت حسد شیطانی مستور مانده و انوار شمس قدس صمدانی در حجاب غلّ ظلمانی محجوب گشته

11

محبّان کوی محبوب و محرمان حریم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند از بحر تسلیم مرزوقند و از نهر تسنیم مشروب رضای دوست را بدو جهان ندهند و قضای محبوبرا بفضای لا مکان تبدیل ننمایند زهر بلیّات را چون آب حیات بنوشند و سمّ کشنده را چون شهد روح‌بخشنده لا جرعه بیاشامند در صحراهای بی‌آب مهلک بیاد دوست موّاجند و در بادیه‌های متلف بجان‌فشانی چالاک دست از جان برداشته‌اند و عزم جانان نموده‌اند چشم از عالم بربسته‌اند و بجمال دوست گشوده‌اند جز محبوب مقصودی ندارند و جز وصال کمالی نجویند بپر توکّل پرواز نمایند و بجناح توسّل طیران کنند نزدشان شمشیر خون‌ریز از حریر بهشتی محبوبتر است و تیر تیز از شیر امّ مقبولتر

زنده‌دل باید در این ره صد هزار

تا کند در هر نفس صد جان نثار

دست قاتل را باید بوسید و رقص‌کنان آهنگ کوی دوست نمود چه نیکو است این ساعت و چه ملیح است این وقت که روح معنوی سر جان‌افشانی دارد و هیکل وفا عزم معارج فنا نموده گردن برافراختیم و تیغ بی‌دریغ یار را بتمام اشتیاق مشتاقیم و سینه را سپر نمودیم و تیر قضا را بجان محتاجیم از نام بیزاریم و از هر چه غیر او است در کنار فرار اختیار نکنیم و بدفع اغیار نپردازیم بدعا بلا را طالبیم تا در هواهای قدس روح پرواز کنیم و در سایه‌های شجر انس آشیان سازیم و بمنتهی مقامات حبّ منتهی گردیم و از خمرهای خوش وصال بنوشیم و البتّه این دولت بی‌زوال را از دست ندهیم و این نعمت بی‌مثال را از کف نگذاریم و اگر در تراب مستور شویم از جیب رحمت ربّ الارباب سر برآریم این اصحاب را بلا فنا نکند و این سفر را قدم طی ننماید و این وجه را پرده حجاب نشود

بلی این معلوم است که با این همه دشمن داخل و خارج که علم اختلاف برافراخته‌اند و بکمال جدّ در دفع این فقرا کمر بسته‌اند البتّه بقانون عقل باید احتراز نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار کرد ولکن بعنایت الهی و تأییدات غیب نامتناهی چون شمس مشرقیم و چون قمر لایح بر مسند سکون ساکنیم و بر بساط صبر جالس ماهی معنوی از خرابی کشتی چه پروا دارد و روح قدسی از تباهی تن ظاهری چه اندیشه نماید بل تن این را زندان است و کشتی آن را سجن نغمهٴ بلبل را بلبل داند و لحن آشنا را آشنا شناسد

12

بلی تیر قضای الهی را سینهٴ منیر دوستان لایق و کمند بلای نامتناهی را گردن عاشقان شایق هر کجا خدنگی است بر صدر احباب وارد آید و هر جا غمی است بر دل اصحاب نازل گردد عاشقان را چشم تر باید و معشوقانرا ناز و کرشمه شاید حبیب گر صد ناله سراید محبوب بر جفا بیفزاید اگر شربت وصال خواهی تن بزوال درده و اگر خمر جمال طلبی در وادی حرمان پا نه مریما حزن را بسرور بخش و غم را از جام فرح درکش اگر خواهی قدم در کوی طلب گذاری صابر باش و رخ را مخراش و آب از دیده مپاش و از بی‌صبران مباش پیراهن تسلیم پوش و از بادهٴ رضا بنوش و عالمی را بدرهمی بفروش دل بقضا دربند و بحکم قدر پیوند چشم عبرت برگشا و از غیر دوست درپوش که عنقریب در محضر قدس حلقه زنیم و بحضرت انس رو آریم و از بربط عراقی نغمهٴ حجازی بشنویم و با دوست ملحق شویم ناگفتنی بگوئیم و نادیدنی به‌بینیم و ناشنیدنی بشنویم و بآهنگ نور هیکل روح را برقص آریم و در حریم جان بزم خوشی بیارائیم و از ساقی جلال ساغر جمال برگیریم و بیاد رخ ذو الجلال خمر بیمثال درنوشیم چشم را از آب پاک کن و دل را از حزن بروب و قلب را از غم فارغ نما و بآهنگ ملیح برخوان

گر تیغ بارد در کوی آنماه

گردن نهادیم الحکم للّه

13

هر چه امر عظیم و بزرگست بلایا و محن او بزرگ ولکن امروز بلایا و محن دیده نمیشود چه که سماء فضل مرتفع است و بحر عنایت ظاهر اگر از جهتی کئوس بلایا و رزایا مشاهده شود از جهت اخری طلعة ابهی با ید بیضا کوثر بقا عطا میفرماید اگر نعیق مرتفع است رحیق هم جاری و ساری

در یکی از الواح این بیانات از منزل آیات نازل قوله جلّ اجلاله و عزّ اعزازه بگو ای اولیای حق از شماتت معرضین و انکار منکرین محزون نباشید چه که این امور لم ‌یزل و لا یزال دلیل بر حقّیّت حق جلّ جلاله بوده اگر از شخص نادان غافل جاهلی کلمهٴ نالایقی اصغا نمائید بأسی نبوده و نیست چه که او و آنچه با اوست عنقریب بفنا راجع و شما الیوم از کوثر بیان رحمن میآشامید و کلمهٴ انتم منّی اصغا مینمائید در این حین ملکی از ملائکهٴ مقرّبین که طائف حول است عرض نمود یا الهی و سیّدی و مقصودی و محبوبی و محبوب من فی السّموات و الارض از بحر جود و شمس فضل تو سائلم که صد هزار سب و طعن و لعن در محبّتت بشنوم و یکبار این گوش باصغای کلمهٴ احلی انّک انت من اهل البهآء فائز شود انتهی

اکثر من علی الارض الیوم از حق معرضند و از بحر آگاهی بی‌نصیب گفته و میگویند آنچه را که اهل فردوس اعلی و نبیّین و مرسلین از آن در نوحه و ندبه‌اند لیس هذا اوّل امر ظهر فی الامکان اولیای حق باید در کلّ احوال بکمال همّت و استقامت بخدمت امر مشغول باشند جناب رومی علیه الرّحمه میگوید مه فشاند نور و سگ عوعو کند باید نظر جمیع باصلاح عالم باشد و بما ینبغی لحضرة الانسان البتّه نفسیکه بقایش مخالف امر اللّه باشد او را اخذ نموده و مینماید از حکمت بالغه کسی آگاه نبوده و نیست

14

حمد مقدّس از قلم و مداد ساحت امنع اقدس حضرت محبوبی را لایق و سزاست که اهل بها را ببلا تربیت فرمود و بملکوت بقا راه نمود تعالی تعالی مقتدریکه اشجار فردوس اعلی را از خون مرتفع فرمود و بلند نمود و بلایا و قضایا را مع حدّت و تلخی لا نهایه در کام احبّایش احلی از سکّر مقدّر داشت اوست محبوبیکه بأسا و ضرّا عشّاقش را از سبیلش منع ننموده و نخواهد نمود

لعمر محبوبنا و محبوبکم جان اگر در رهش فدا نشود بخردلی نیرزد و جوهر روح اگر بر قدومش نثار نگردد از صخره پست‌تر و بیمقدارتر ولکن این جوهر را جز صرّافان احدیّه کسی نشناسد بی‌بصر اگر در فردوس اعلی وارد شود چه قسمت برد و بی‌سمع اگر بسدرهٴ طوبی نزدیک شود چه استماع نماید صرّافان این جوهر گران‌بها نفوسی هستند که میفرماید لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون و همچنین میفرماید لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر اللّه

آیا گمان میرود نفسی را موت ادراک ننماید لا واللّه کلّنفس ذائقة الموت در اینصورت البتّه اگر نثار محبوب شود و فدای مقصود اولی و احسن استغفر اللّه از این ذکر چه که صد هزار رتبه ارجح و اولی از این ذکر هم استغفر اللّه

از حق جلّ جلاله سائل و آمل که ابصار کل را بکحل عرفان منوّر فرماید تا جمیع بچشم ظاهر و باطن مشاهده نمایند آنچه را که اهل نفس و هوی از مشاهدهٴ آن محرومند و از عرفان آن ممنوع و التّکبیر

و البهآء علی الّذین ما منعهم شئ من الأشیآء عن التّوجّه الی الوجه بعد فنآء الاشیآء و ما خوّفتهم ضوضآء اهل الانشآء الّذین شغلتهم زخارف الدّنیا و غرّتهم الوانها علی شأن نبذوا امر اللّه عن ورآئهم سوف یطوی اللّه بساطهم و یبسط بساطاً آخر انّه لهو الفرد الواحد القویّ الغالب القدیر

15

اگر گاهی بمقتضای حکمت بالغهٴ الهی امری منافی ظاهر شود البتّه آن سبب ظهور نعمتهای ربّانی و مائده‌های سمائی است در امور واقعهٴ در ارض یاء تفکّر نما لعمری هر فقرهٴ آن سبب اعلاء کلمة اللّه و ارتفاع امر اوست آنچه در ایّام ظهور ظاهر شود اگر بر حسب ظاهر ذلّت است صد هزار عزّت در آن مستور و اگر نقمت است صد هزار رحمت در آن مکنون

اگر نفوس غافله بر اسرار شهادت آگاه میشدند هرگز مرتکب این امور نمیگشتند ولکنّ اللّه ضرب علی فمهم و بصرهم و عقولهم و ادراکاتهم چه که ربح عظیم را از خسارت شمردند و بدست خود نصرت کردند و شاعر نیستند انّه ینصر امره مرّة باعدآئه و اخری باولیآئه از قلم اعلی در بارهٴ آن نفوس طیّبهٴ مبارکه نازل شد آنچه که عالم و خزائن و اسبابش بآن معادله نمینماید سوف یرون الغافلون و الظّالمون جزآء اعمالهم

16

اهل ارض بسیار غفلت نموده‌اند و چنان گمان کرده‌اند که میتوانند امر اللّه را معدوم نمایند و یا انوار اللّه را اطفا کنند و یا چراغهای قدسی را خاموش نمایند فباطل ما هم یظنّون قسم بخدا که هر چه در اطفائش سعی نمایند روشن‌تر میشود و آنچه در اخمادش بکوشند مشتعل‌تر خواهد شد مشیّت الهی محیط بر همۀ مشیّتها است و ارادهٴ او فوق اراده‌ها است چه که جمیع من فی السّموات و الارض بنفحه‌ئی از نفحات مقدّسش که بکلمهٴ امریّه اطلاق شده موجود شده‌اند و بحرفی فانی خواهند شد لم‌ یزل و لا یزال در علوّ سلطنت خود بوده و در سموّ رفعت خود خواهد بود کل عاجزند نزد ظهورات قدرت او و کل معدومند عند بروزات سطوت او

و همیشهٴ ایّام چشم دوستان او گریان بود و دشمنان او از غفلت خندان ولکن آن گریه را صد هزار رحمت از عقب و این خنده را هزاران نقمت از پی و عنقریب ثمر هر دو از شجرهٴ قضا میروید زهی مفاخرت برای چشمی که قابل گریستن شود و زهی توفیق که گردنی قابل کمند دوست گردد

17

فواللّه لو کان للدّنیا و ما فیها قدر عند اللّه علی قدر بعوضة لن تصل الذّلّة فیها علی احد من المؤمنین فارفعوا انظارکم عن الدّنیا و اهلها ثمّ انظروا الی وجه الّذی اشرق کالشّمس عن افق قدس لمیع ثمّ اجتمعوا علی نصر اللّه و ارتفاع کلمته و لا تصبروا فی ذلک اقلّ من آن و هذا نصحی علیکم ان انتم من المقبلین انّ اللّه قد کتب علی نفسه بان ینصر الّذینهم نصروا امره و کانوا من النّاصرین و الحمد للّه ربّ العالمین

18

الهی الهی تری اولیآئک مقبلین الیک و متمسّکین بحبل اوامرک و احکامک اسئلک بامواج بحر بیانک و بالّذی به زیّنت افلاک سمآء قدرتک ان تحفظهم بجودک و جنودک

ای ربّ تری احبّآئک فی ایران تحت براثن الضّغینة و العدوان اسئلک برحمتک الّتی سبقت الامکان ان تبعث من الارض من یقوم علی نصرتهم و حفظهم و اخذ حقوقهم و دیاتهم من الّذین نقضوا عهدک و میثاقک و ارتکبوا ما ناح به سکّان مدائن عدلک و انصافک انّک انت المقتدر العلیم الحکیم

منتخباتی از آثار مبارکۀ حضرت عبدالبهاء

1

هو اللّه

ای پروردگار این جانهای پاک پرواز بافلاک نمودند و در خدمتت زیرک و چالاک بودند از دیگران بریدند و بتو گرویدند و بسرچشمهٴ حیات رسیدند حال شهپر اشتیاق گشودند و از این جهان صعود نمودند و بکشور تو رسیدند در جهان پنهان شادمان فرما و در سایهٴ سرو امید منزل و مأوی بخش و بخشش بی‌پایان و آمرزش بیکران شایان فرما آیات مغفرت کن و مظاهر عفو و موهبت فرما توئی بخشنده و مهربان و توئی آمرزندهٴ گناهان

عبدالبهاء عباس

2

هو الأبهی

ای پروردگار این جانهای پاک از جهان خاک بیزار شدند بجهان تو پرواز کردند و از کشور تاریک باقلیمی روشن صعود فرمودند درین آشیانهٴ پست دلتنگ بودند آرزوی آهنگ لانهٴ آسمانی کردند دویدند و پریدند تا آنکه رسیدند آمرزگارا بیامرز مهربانا بنواز ای بی‌نیاز ببخش و همدم و همراز باش توئی آمرزنده و درخشنده و بخشنده و توانا

عبدالبهاء عباس

3

هو اللّه

ای ربّ غفور این طیور شکور را تن اسیر قبر مطمور گردید و جان به بیت معمور پرواز نمود از دام خاکدان رهائی یافتند تا در جهان آسمان حیات جاودانی یابند و بظلّ شجرهٴ امید بشتابند و در جنّت ابهی ملکوت اعلی بر شاخسار بقا لانه و آشیانه نمایند و بالحان بدیع و نغمات ملیح بتسبیح و تهلیل پردازند

ای خداوند مهربان این نفوس مرغان چمن تواند و بلبلان گلشن تو در حدیقهٴ غفران لانه عطا کن و بمحفل تجلّی ابدی و جلوهٴ ربّانی و لقای سرمدی فائز فرما و تا ابد پاینده و برقرار دار

توئی آمرزنده و بخشنده و مهربان ع ع

4

هو اللّه

ای یزدان مهربان از افق انقطاع نفوسی را مشرق و لائح فرمودی که مانند مه تابان جهان دل و جانرا روشن و منوّر نمودند و بکلّی از وصف وجود فانی گشتند و بجهان باقی شتافتند هر دمی شبنمی از یمّ عنایت در گلشن قلوب مبذول داشتی تا طراوت و لطافت بی‌نهایت یافت و نفحات قدس احدیّتت منتشر شد و جهان معطّر گشت و کیهان معنبر شد

حال ای یزدان پاک نفوسی را مبعوث فرما که مانند آن پاکان آزاده‌گان گردند و عالم امکانرا بخلعت جدید و قمیص بدیع مزیّن نمایند جز تو نجویند و جز در ره رضایت نپویند و جز رازت نگویند

ای خداوند مهربان این نوجوانرا بآنچه اعظم آمال پاکانست موفّق فرما پر و بالی از تأیید و انقطاع و توفیق عنایت کن تا در فضای رحمانیّتت پرواز نماید و بموهبتت موفّق گردد آیت هدی شود و رایت ملأ اعلی توئی توانا و توئی مقتدر و بینا و شنوا ع ع

5

هو اللّه

ای بندهٴ خدا جان بجانان تسلیم کن و سر در ره یزدان فدا کن هر جان که فدای جانان نگردد خاک گردد و هر دل که در محبّت حق غرق خون نشود گوشت پارهٴ ناپاک شود و البهآء علیک ع ع

6

هو اللّه

ای بازماندگان شهدای سبیل الهی نامه‌های شما رسید با وجود عدم فرصت آنی بدقّت تمام قرائت گردید ولی منفرداً هر یک را جواب ممتنع و مستحیل است لهذا جمعاً جواب مرقوم میگردد البتّه معذور خواهید داشت

فی‌ الحقیقه از دست تطاول اهل عدوان و هجوم درندگان و ایلغار گرگان بلایای شدیده و رزایای عظیمه و مصائب مخیفه بر آن نفوس مقدّسه وارد که هر یک از آن مصائب سزاوار گریه و زاری و ندبه و بیقراریست اگر چشمها خون گرید تسلّی حاصل نشود حسرت و ماتم و اندوه و غم از اینجهت عبدالبها را احاطه نموده

ولی چون امعان نظر شود مشاهده گردد که این بلایا و محن و رزایای متتابعهٴ پی در پی هرچند قاصم ظهر است و قاطع ازر و آفت صبر است ولی از اعظم مواهب حیّ قدیر است که نفوسی را در سبیل خویش بقربانی قبول نماید تا تاج شهادت کبری بر سر نهند و بر سریر سلطنت ابدی استقرار یابند همیشه صفت مقرّبین این بوده و سِمت مخلصین

این ایّام حیات مانند ظلّ زائل البتّه منتهی گردد و بساط زندگانی منطوی شود جام تلخ فنا بدور آید و نار حسرت و حرمان شعله زند بنیان وجود برافتد و نعره و فریاد بصمت و سکوت منتهی گردد شادمانی نماند کامرانی نهایت انجامد و هر کس با دستی تهی آهنگ جهان دیگر نماید و با نهایت افسوس و حسرت همدم شود تصوّر ایّام ماضیه و راحت و خوشی و عزّت منقضیه را اثری باقی نماند بلکه بخسران عظیم گرفتار گردد و ضرر و زیان آشکار و عیان شود

ولی یاران باوفا شهیدانرا امواج بحر سرور بهیجان آرد و بشارات سبحانیّه روح و ریحان بخشد بدرقهٴ عنایت رسد و الطاف حضرت بیچون رهنمون گردد که الحمد للّه در ایّام زندگانی در این دار فانی در سبیل الهی هدف سهام گردیدیم و در تحت تهدید تیغ و سنان بودیم هر روز تیر جفائی دیدیم و در هر دم جرعه‌ئی از کأس بلا چشیدیم تا آنکه بقربانگاه عشق شتافتیم و دل و جان در سبیل رحمن فدا نمودیم

لهذا در آندم نهایت سرور حاصل گردد و بشارات الهیّه چنان احاطه کند که در کمال شادمانی و کامرانی و بشارات روحانی صعود بافق عزّت نماید حال امید ما نیز چنین است که از این جام رحمانی و از این صهبای روحانی قطره‌ئی بهره و نصیب بریم انّ ربّی یختصّ برحمته من یشآء لا اله الّا هو الفضّال الکریم

حال الحمد للّه بازماندگان شهدا مانند بنیان متین ثابت و راسخ و مستقیمند در شرق و غرب ثابت نمودند که جانفشانند و بقربانگاه عشق شتابند در کشور محبّت شهریارند و بر سریر عزّت ابدیّه پایدار شهسوار میدان شهادتند و امیر اقلیم انقطاع و استقامت

پس شما محزون مباشید مغموم مگردید افسرده منشینید پژمرده مگردید بلکه بشکرانه پردازید که بقیّهٴ آن سرورانید و بازماندگان آن مقرّبان درگاه کبریا این مصائب و بلایا فی ‌الحقیقه اکلیل جلیل است که جواهر زواهر آن بر قرون و اعصار بتابد

7

هو الابهی

ای یاران الهی ای مقبولان درگاه حضرت غیر متناهی حضرت شهید چون نور سعید از مطلع توحید ساطع و لامع و واضح و مشهود ولی بصائر محروم با چهرهٴ تابان و جبین مبین و جمال دلنشین از اعلی افق علّیّین ندا میکند ای یاران من ای بزرگواران من من کأس طافح از موهبت کلّیّه نوشیدم و شهد ملکوت ابهی را از دم شمشیر چشیدم پیراهن کهن برانداختم و در افق عزّت علم افراختم و از عالم خاک باعلی افق افلاک سمند شهادت تاختم از این افق روشن ندا مینمایم ای عزیزان من ابواب موهبت کبری مفتوح است و صدور اهل بها مشروح و کأس عطا در دورانست و نغمات طیور فردوس اعلی واصل بآذان نسیم ریاض ملکوت ابهی عنبرشمیم است و ندیم خلوتگاه حقّ هر شخص حلیم صلای عام است که بلند از درگاه عزیز علّام است ندای یا بشری است که متتابع از ملأ اعلیست

قدر این فضل را بدانید و قیمت این موهبت را بشناسید رحمت حق بحر بی‌پایانست و الطاف جمال ابهی چون مه تابان اگر بدانید چه فیضی شاملست و چه فوزی کامل قسم بروی دلجوی محبوب ابهی و آن تبسّمهای جان‌ا‌فزای آن دلبر بی‌همتا رقص‌کنان جان‌فشانی کنید و پاکوبان بمیدان قربانی میشتابید یکدست جام لبریز شهادت را در دست گیرید و یکدست صید موهبت کبری را بشست آرید و طوبی طوبی گویان و بشری بشری فریادکنان در میدان فدا دست در آغوش دلبر شهادت کبری کنید

ای یاران دل و جان من دمی مخسبید و نفسی میارمید و آنی تأنّی نکنید بکمال فرح و سرور و ثبوت بر عهد و میثاق ربّ غفور و امید وصول بافق پرنور در نشر نفحات اللّه کوشید و در ترویج امر اللّه منادی میثاق گردید و مبشّر بعهد و پیمان از ثدی عنایت بنوشید و بکمال همّت بکوشید و در آتش محبّت اللّه بجوشید و بجان و دل بخروشید تا محرم این سروش گردید و همدم این ادراک و هوش

این جهان جهان سلطنت جمال ابهاست و این عالم مقرّ سریر حکومت حضرت اعلی آفتابش طالع من‌ دون غروب قمرش لائح من ‌دون افول نجومش ساطع من ‌دون نزول افقش روشن من ‌دون غیوم بحورش پرموج و طیورش در اعلی مرکز اوج انهارش تسنیم و سلسبیل است و اشجارش نهالهای باغ ربّ جلیل فسحتش وسعت لا مکان اقلیمش کشور جهان جان سرورش لقای ربّ غفور مائده‌اش فیوضات جمال مشکور کأسش کان مزاجها کافور عنوانش منشور حیات ابدی مقدّس از کرور دهور

ای یاران من بانگ بانگ میثاق است و عهد عهد محبوب آفاق و موهبت موهبت نیّر اشراق تائید ابدیست توفیق سرمدیست قدرت حضرت الهی قوّت موهبت حضرت رحمانی دیگر چه خواهید و چه جوئید و در چه راهی پوئید البدار البدار یا اصحاب البدار البدار یا احباب

و البهآء علیکم ع ع

8

هو اللّه

ای خویشان آن شهید دشت بلا شهیدان راه بها اعظم مقرّبین درگاه کبریا و نجوم ساطعهٴ اعلی افق ایمانند هرچند در جهان خاک سر باختند ولی در عالم پاک گردن افراختند خون مطهّر بر تراب اغبر ریختند ولی بذیل کبریا در ملکوت ابهی آویختند و جام شهادت را در بزم لقا با شهد و شکّر آمیختند شما که متعلّقین آن نفوس نورانی هستید باید بجهت انتساب شادمانی کنید و کامرانی فرمائید و از وجد و سرور در این فضای نامتناهی پرواز کنید و از خدا خواهید که پیروی آن نفوس رحمانی نمائید ع ع

9

هو الله

ای مبارک‌فرزند آن بزرگوار خبر موحش مدهش شهادت آن سراج هدی سبب اندوه و احزان دل و جان گردید و مورث حسرت و کدورت و تجدّد مصائب عظمی شد بقسمیکه ضجیج ورقات مقدّسه بفلک اثیر رسید و صریخ نفوس طیّبهٴ طاهره باوج رفیع واصل شد این مصیبت کبری و رزیّهٴ عظمی زخم بجگرگاه نفوس آگاه زد و دلهای پاکانرا پرخون نمود و از دیده‌ها رود جیحون روان کرد فریاد و فغان از حقایق اشیا بلند شد و ناله و حنین از ملأ مقرّبین مرتفع گردید روز روشن تار و تاریک شد و این ماتم اعظم زلزله و ولوله در امم تاجیک و امریک انداخت چشمها گریانست و قلبها سوزان بقسمیکه حزن و اندوه در قلوب ملأ اعلی حاصل شد و تأسّف و تحسّر در ملکوت ابهی پیدا گشت این چه ظلم شدید بود و این چه جور بی‌نظیر ولی حسرت از برای اینفانیانست که آن بندهٴ یزدان و برگزیدهٴ رحمن در مشهد فدا باوج ملکوت ابهی پرید و ما در این حیّز ادنی محروم ماندیم و مهجور گشتیم آنان دریای موهبت کبری را یکجرعه نوشیدند و ما در حسرت یک قطره گرفتار صد هزار بلا والّا آن روح مجرّد به بشارتی صعود بملکوت عزّت نمود که حقایق اشیا را بحرکت آورد ماهی لب‌تشنه ببحر رحمت پی‌برد و مرغ دم‌بسته بگلشن الهی پرواز کرد و بابدع نغمات در شاخسار احدیّت بفصاحت نطق بگشاد در افق امکان آفل بود در اوج لا مکان نجم بازغ شد در باختر نیستی متواری بود در خاور هستی کوکب ساطع گشت از عالم ظلمانی رهائی یافت و در آشیان الهی مقر گزید در عرصهٴ خاک گرفتار بود در اوج افلاک آزاد گشت اسیر زندان بود در ایوان یزدان جلوه نمود چه موهبتیست اعظم از این و چه فضلیست اتمّ از آن اگر اهل ناسوت باوج رفیع آن کوکب ملکوت پی‌برند قسم بحضرت دوست که در اینجهان فانی دمی نیاسایند و راحت و آرام نجویند بلکه بنهایت آرزو بقربانگاه عشق دوند و جان و سر فدای حضرت معشوق نمایند ولی چه فائده که چشمها کور است و قلوب مبتلا بظلام دیجور لهذا عزّت اینمقام و شرف این رتبه از انظار بشر مستور تا هر نااهلی بملکوت عزّت پی‌نبرد و هر مخمور خمر غرور از کأس طهور نصیب نگیرد و هر محروم محرم راز حضرت بی‌نیاز نشود و هر مخمودی بآتش عشق نیفروزد صعوهٴ جفا با بلبل وفا همپر نگردد و غراب کین مانند طاوس علّیّین شهپر تقدیس نگشاید زیرا طیور قدس بگلشن الهی پرند و زاغان حرمان در گلخن فانی مقر و مأوی گیرند باری باید شما که آیت آن نجم هدائید و رایت آنمیر وفا مانند پدر بزرگوار رفتار نمائید صبر و تحمّل کنید و تبتّل و توکّل نمائید و بازماندگانرا تسلّی بخشید و حسرت‌زدگانرا بفضل بیمنتها نوید دهید تا کل با چشمی اشکبار بشکرانهٴ حضرت پروردگار لب بگشایند که

ای خداوند بیمانند شکر ترا که آن سراج را در زجاج ملأ اعلی برافروختی و آن طیر وفا را بآشیانهٴ ملکوت ابهی راه نمودی آن نهر کریم را ببحر عظیم رساندی و آنشعاع ساطع را بشمس حقیقت راجع فرمودی اسیر حرمانرا بحدیقهٴ وصال درآوردی و مشتاق دیدار را بمحفل تجلّی و لقا فائز فرمودی توئی یزدان مهربان و توئی منتها مقصد مشتاقان و توئی آرزوی جان شهیدان ع ع

10

هو اللّه

ای ثابت بر پیمان از خبر شهادت حضرت صادق بارق قلوب سوزان و دیده‌ها گریان گشت و صدور مجروح گردید و ارواح بحزن و حسرت مبتلا شد که آنمظلوم در دست حزبی ظلوم و جهول افتاد و از شدّت ضرب و لَطْم و وَکْز شهد شهادت نوشید هرچند این در حقّ او موهبت بود و آثار حصول عنایت که موفّق بفدا گردید و جان در مدینهٴ شهادت حضرت اعلی افشاند ولی قلوب این مشتاقان مجروح گشت و نفوس این بینوایان مبتلا بحسرت و افسوس شد ایکاش چشمها دریای محیط بود تا امواج سرشک مانند سیل نازل میشد ولی چه توان نمود که در عالم امکان وسعت ماتم یاران نیست سوختن و گریستن و ناله و فغان نمودن در این عالم محدود بحدود است ولی از این مصیبت در ملکوت وجود فزعی نامحدود از حق میطلبیم که اولاد آن بزرگوار را موفّق فرماید و مؤیّد کند که سراج پدر افروزند و بر قدم او روش و سلوک نمایند

ای ثابت بر پیمان در خصوص انتقام مرقوم نموده بودید یاران باید مظلوم آفاق باشند و از برای قاتلان شفاعت نمایند و از حق طلب غفران کنند زیرا نادانند و غافل و مدهوش و بیهوش گمان کنند که خون احبّا سبیل است و یاران سزاوار قتل شدید و اگر بدانند این ظلم ننمایند و این دست تطاول نگشایند

11

هو اللّه

ای امة ‌اللّه المظلومه زنان توانگران هرچند در بالین پرند و پرنیان پرورش یابند ولی عاقبت بستر حریر مبدّل بحصیر و خاک حقیر و قبر صغیر گردد نام و نشانه نماند و راحت روز و مسرّت شبانه نپاید امّا حقیقت عصمت و عفّت یعنی نساء مؤمنات موقنات هرچند ظلم و ستم بینند و اذیّت و جفا کشند و تالان و تاراج گردند و عزیزان خویش را کُشته گشته خون ریخته شرحه شرحه در قربانگاه عشق بر روی خاک افتاده بینند امّا عاقبتش حیات ابدیست و ملکوت سرمدی و شادمانی جاودان و کامرانی بی‌پایان پس تو محزون مباش که آن سرور ابرار را در دست ستمکار شهید سبیل پروردگار دیدی آن قتل نبود حیات بود و آن ناکامی نبود شادمانی بود و آن فنا نبود حقیقت بقا بود شکر نما که حلیل جلیل محترم را فدای آندلبر آفاق نمودی و قربان آن یار مهربان کردی و علیک التّحیّة و الثّنآء ع ع

12

هو اللّه

ای بازماندگان حضرت شهید مجید فی ‌الحقیقه این ماتم مورث درد و الم است زیرا آن نفس مطهّر روح مصوّر بود ولی چون در سبیل ربّ جلیل جانفشانی نمود این ماتم سور است و این مصیبت سرور و حبور جانها همه در خطر است و حیات دنیا در گذر فرق است میان نفسیکه در بالین غفلت وفات یابد یا آنکه در میدان شهادت جام موهبت کبری بنوشد این خون عاقبت جمودت یابد و حیات بهدر رود ولی چون در سبیل جانان مسفوح و مسفوک شود سائل گردد و جاری شود و این سیلان و جریان الی ‌الابد در قلوب باقی ماند لهذا شما از شهادت آن بزرگوار دلخون مباشید و محزون مگردید بلکه مسرور باشید و مشعوف گردید

13

هو الابهی

ای بقایای آن نفس مقدّس آن جان پاک از اوج اعلای افلاک در ملکوت ابهی ناظر بشماست و ناطق بثنا که ای منتسبین و متعلّقین شادی کنید و آزادی و وجد و طرب نمائید و شادمانی که من از آن عالم آلوده آزاده گشتم و در خلوتخانهٴ ملکوت و صومعهٴ لاهوت مستریح و آسوده گشتم از دست ساقی عنایت جام احدیّت نوشیدم و از جمال رحمانیّت شهد لقا چشیدم ایکاش صد هزار جان داشتم و فدای محبوب یکتا مینمودم و صد هزار سر داشتم و قربان دلبر یکتا میکردم از شهادت مسرور باشید نه مقهور مشعوف باشید نه ملهوف و البهآء علیک ع ع

14

اللّه ابهی

ای بازماندگان آن انوار لامعه ای اطفال آن هیاکل مقدّسه ای یادگارهای آن حقائق نورانیّه

هرچند پدرهای بزرگوار در میدان شهادت کبری جان باختند و از حضیض ناسوت ادنی تا اوج ملکوت ابهی تاختند و علم موهبت کبری در ملأ اعلی افراختند ولی شما را نیز تنها نگذاشتند اگر پدر صعود نمود خداوند مهربانتر از پدر موجود است اگر بدانید که در نزد پدر حقیقی آسمانی چه ‌قدر عزیزید البتّه بال و پر بگشائید و پرواز نمائید

و البهآء علیکم یا احبّآء اللّه ع ع

15

هو اللّه

ای بندهٴ مقبل آن نور مبین چون شمع روشن در انجمن عالم برافروخت و پروانگان گلشن رحمن حول آن سراج وهّاج طائف گشتند و جز از حق از نفسی خائف نشدند و جان رایگان قربان نمودند و منّت از قاتل داشتند و لب شمشیر بوسیدند و بمنتها آمال خویش رسیدند و از شهد وصال حضرت ربّ متعال چشیدند ملاحظه کن که آن کأس چه صهبا و شهدی بود که چنین مستی و شیرینی داشت که مذاق شاربین شیرین و حتّی کام سامعین شکرین گشت و این حلاوت از مذاق و این لذّت از کام تا ابد الآباد نرود و البهآء علیک ع ع

16

هو الابهی

ای نهال بوستان شهادت کبری خبر شهادت حضرت پدر سبب حسرت و اسف و احزان بیحد و حصر گشت ولی آن ساذج وجود و روح غیب و شهود کأس شهادت کبری را از دست ساقی محمود نوشید و تأسّی بحضرت اعلی و سیّد شهدا و حضرت روح نمود فوزی اعظم از این تصوّر نتوان نمود و فلاحی اکبر از این بخاطر نتوان آورد اگر آن شجر در سبیل جمال قدم بظاهر قطع شد الحمد للّه نهالی سبز و خرّم یادگار گذاشت انشاء اللّه فرع بر قدم اصل حرکت خواهد نمود و فیض و برکت حاصل خواهد گشت ع ع

17

هو اللّه

ای یادگار شهدای سبیل الهی ملاحظه فرما که آن نفوس مقدّسه چگونه ترک دنیای فانی نمودند و جانفشانی کردند و در ملکوت تقدیس کامرانی جستند و با رخی نورانی از افق رحمانی مانند مهر و مه تابنده و درخشنده شدند در نزول مصائب و حصول متاعب باید یاد شهدا را تسلّی خاطر نمود زیرا در بقای در این جهان غیر از زیان و خسران ثمری نه علی ‌الخصوص بعد از افول آفتاب اکوان و نیّر اعظم لا مکان

18

هو اللّه

ای بندگان الهی ظالمان ستمکار مانند سگان خونخوار آهوان دشت یزدانرا سینه دریدند و خون آنمظلومان نوشیدند ولی ستمکاران مانند کلاب عنقریب بحفرهٴ تراب گریزند و با یکدیگر بستیزند و در عذاب ابدی زیست نمایند و در جحیم پشیمانی نومید و ناکام بنکبت ابدی گرفتار گردند امّا آن آهوان الهی در دشت آسمانی نافهٴ مشکین بگشایند و عالم بالا را معطّر نمایند خداوند محبّت و پیوند خواهد نه ظلم و ستم و علیکم التّحیّة و الثّنآء ع ع

19

هو الابهی

ای صدف پاک آن دردانهٴ افلاک آن گوهر شاهوار اگرچه از رشتهٴ حیات عنصری بدرآمد ولی بر تاج عزّت قدیمه گوهر آبدار گشت و در غایت درخشندگی جلوه نمود لعل بدخشان و یاقوت رمّان و لؤلؤ و مرجان سزاوار تاج خسروانست غیرت الهیّه آن درّ درخشنده را از ذلّت خاک نجات داد و بر اکلیل سلطنت جهان پاک مقر داد نظر بسوی بالا کن یعنی بصر بصیرت را متوجّه ملکوت ابهی نما آن دردانه را در غایت شعشعه در تاج عزّت سرمدی بینی ع ع

20

اللّه ابهی

ای ورقهٴ محزونه تو قرینهٴ آن نور مبین و نجم منیر بودی و در یک برج همدم و قرین او از برج ناسوت ببیت الشّرف ملکوت صعود نمود و در اوج اعلی و افق ملکوت ابهی درخشید و تو در حضیض ادنی باقی و برقرار و در نهایت ابتلا ولی او ندا مینماید ای حمامهٴ همدمم لانهٴ خاکی گذاشتم و در سدرهٴ منتهی در ملکوت ابهی از برای تو و خویش آشیانه مهیّا ساختم و بابدع الحان در افنان شجرهٴ طوبی بمحامد و نعوت جمال ابهی مشغولم پس کودکان را نوازش ده و فرزندان را پرورش و ببشارات الطاف محبوب ابهی نوید بخش که در این ساحت بسیار عزیزند و در این عالم ساغرشان لبریز اگر من شهید شدم و از چشم ناپدید ولی شب و روز یاد کنم تا از غم آزاد شوند و پدر مهربانشان بحقیقت حضرت رحمن است و جناب یزدان دیگر چه غم دارند و چه الم دنیا هر چه باشد باشد میگذرد شرابش سرابست و عذبش عذاب حلوش مرّ است و لطفش جور پس مستبشر باشید و مسرور و متشکّر باشید و پرحبور و البهآء علی کلّ من انتسب الی الشّهدآء ع ع

21

هو الابهی

یا من ینتمی الی من شرب کأس الفدآء بکلّ سرور فی سبیل اللّه آن جوهر وجود الیوم در ساحت ملیک غیب و شهود بفضل و جودی موفّق و مؤیّد که هیاکل عظمت و مظاهر عزّت تمنّای خدمت ایشان مینمایند اگر بظاهر بذلّت کبری شهید شدند ولی بحقیقت بر سریر عزّت سرمدی جالس عنقریب مشاهده خواهد شد که ملوک بآن تراب تبرّک خواهند جست و جمیع اعناق خاضع خواهد گشت ذلّت الرّقاب لعزّهم و سلطانهم و عنت الوجوه لقوّة برهانهم چون در عالم شهود چنین گردد ملاحظه فرما که در عوالم الهیّه که مقدّس از ادراک اهل امکان است چه خواهد بود

عبدالبها ع

22

احبّای الهی را بموهبت شهادت بشارت دهید که شهیدان سروَر عاشقانند و سالار مشتاقان هر یک در ملکوت ابهی بر سریر سلطنت ابدیّه جالس و بیا لیت قومی یعلمون ناطق اگر خلق بدانند که چه مقامی از برای آنجانهای پاک مقرّر البتّه دمی نیاسایند و خود را بآلایش دنیای فانی نیالایند و موی مشکبوی خویش را بخون پاک بیالایند ولی چه فائده که آن مژده در دلها جلوه ننموده و علیک التّحیّة و الثّنآء ع ع

23

هو اللّه

ای طالب رضای حضرت کبریا وقت ندارم مشغول ذکر و فکر و ماتم حضرات شهدا روحی لهم الفدآء هستم

از جهتی این مصیبت چون خنجر زخم بجگرگاه زده چنان زخمی که مرهم نجوید و التیام نیابد و از جهتی دیگر ملاحظه میشود که در میدان فدا چنان جشنی تزیین یافت و بزمی آراسته گشت که نشئه باده‌اش تا ابد الآباد در سر روحانیان و دماغ رحمانیانست و ملأ اعلی و اهل ملکوت ابهی تحسین تشریح سرّ فدا مینمایند که تفسیر جمیع کتب آسمانیست از اینجهت قدری تسلّی حاصل باری عنقریب از سقایهٴ بخون مزرعهٴ امر اللّه چنان گل و ریاحین برویاند که شرق و غرب معطّر گردد و جنوب و شمال معنبر شود والسّلام

24

هو اللّه

ای ستمدیده در سبیل الهی هرچند ستمکاران ستم نمودند و جاهلان سهم و سنان روا داشتند یکی لعن نمود و دیگری طعن یکی سزاوار جفاست گفت دیگری مستحقّ هزار بلاست فریاد کرد یکی بعقاب حکم کرد دیگری بشکنجه و قتل و عذاب فتوی داد ولی کلّ این مصائب در سبیل معطی المواهب بود لهذا باید مسرور باشی و مشعوف و ممنون باشی و خوشنود که الحمد للّه در راه محبّت جمال قدم روحی لاحبّآئه الفدآء هدف تیر بلا شدی و صدف لؤلؤ وفا اذیّت در محبّت حضرت احدیّت دیدی و مشقّت در طریقت حقیقت کشیدی این درمان بود نه درد صفا بود نه جفا ای کاش جمیع بلایا در این راه بر عبدالبهاء وارد تا فدای جمیع دوستان جمال قدم گردد ع ع

25

هو اللّه

ای ستمدیدگان سبیل الهی ظلم و اعتساف مردم بی‌انصاف همیشه بر اولیای الهی واقع و جفای مردمان بیوفا همواره بر اصفیای الهی وارد همیشه دوستان حق جام بلا را از دست ساقی بقا نوشیدند و هدف سهام و سنان طعن و لعن و سبّ طاغیان باغیان گشتند و مورد زجر و ظلم عوانان از اهل جهان این بلا جامی است که محبوب آفاق سرمست آن بود و این مصائب نوری است که جبین مبین کوکب اشراق بآن روشن بود

گمان مکنید که این تعرّض و اذیّت اسباب وهن و ذلّت شما بود بلکه واللّه الّذی لا اله الّا هو عزّت ابدیّه است و موهبت سرمدیّه این عذاب عذب است و این تعب طرب این زهر شکّر است و این سم قند مکرّر این دوای تلخ درمان است و این زخم جگرگاه مرهم دل و جان ولی مذاق سالم باید تا حلاوتش را بچشد و لذّتش را احساس کند والّا صفرائیان را شهد و شکّر تلخ‌تر از زهر است و سودائیان را شربت قند مضرتر از سمّ مکرّر

باری ای احبّای الهی از این بلا محزون مباشید و دلخون نگردید عنقریب مشاهده خواهید نمود که کلّ بآن افتخار کنند و سروری دو جهان جویند یکی گوید که من در فلان عهد بجهت ایمان و ایقان بحق زجری چنین دیدم و اجری چنین بردم دیگری گوید در سبیل محبّت محبوب آفاق در فلان وقت سمّ نقیع را چون جام سلسبیل نوشیدم و بفیض ابدی رسیدم دیگری گوید که من بعبودیّت آستان حضرت یزدان در حبس و زندان افتادم و فیض بی‌پایان بردم دیگری گوید بسبب اقتباس انوار از نیّر اثیر اسیر سلاسل و زنجیر شدم و چنین اجر بی‌نظیر یافتم دیگری گوید از اشتعال نار عشق در قلب و سینه بقربانگاه حق شتافتم و لب شمشیر را بوسیدم دیگری گوید پدر بزرگوارم در ره خداوندگارم در میدان فدا هیکل مقدّسش ارباً ارباً شد دیگری گوید که جدّ محترمم از دست ساقی الست سرمست جام شهادت شد و مظهر الطاف و عنایت گشت و دیگری گوید که خاندان مقدّس ما در سبیل حضرت دوست ویران شد دیگری گوید دودمان پاک ما در اعلاء کلمة اللّه بی سر و سامان گشت باری کلّ فخرکنان خندان پاکوبان کف‌زنان این وقایع را شرح و بیان کنند و بر سائر طوائف عالم فخر و مباهات نمایند آنوقت بحسب ظاهر نیز واضح و باهر شود که این مصیبات و بلایا در سبیل جمال مبارک چه موهبت عظمی بود و چه رحمت کبری

پس حال ای یاران دست شکرانه بدرگاه خداوند یگانه بلند کنید و بگوئید ای خداوند یکتا ای پروردگار بیهمتا ستایش و نیایش تو را که این اکلیل جلیل را بر سر این ضعفا نهادی و این رداء عزّت ابدیّه را بر دوش این فقرا دادی پرتو تقدیست بر هیکل ترابی زد انوار جهان ابدی ظاهر شد شعلهٴ عنایتت از نار موقده ظاهر شد و قلوب را حیات جاودانی داد شکر تو را بر این موهبت و بر این عنایت و بر این رحمت که این ضعفا را بآن مخصّص داشتی توئی کریم و رحیم و مهربان ع ع

26

هو اللّه

ای راضی بقضا حمد کن خدا را که بچنین مقامی فائزی سبیل رضا پیمودی و بقدر و قضا تسلیم گشتی توکّل بر حق نمودی و در این مصیبت عظمی نهایت ثبوت و استقامت ابراز فرمودی یاران الهی را چنان باید و شاید که چون مبتلای بمصیبت گردند و برزیّهٴ کبری گرفتار شوند دیگرانرا تعزیت دهند و تسلّی بخشند رُخرا بانوار رضا برافروزند و پردهٴ جزع و فزع و زاریرا بتمامه بسوزند زیرا در موارد بلا حزن و اندوه و فریاد و فغان دلیل عدم اطمینان و ایقانست

البتّه اگر انسان نفس مطمئنّه گردد از هیچ مصیبتی آزرده نشود هرچند بمقتضای بشریّت البتّه تأثّر حاصل گردد امّا هویّت قلب از نسیم قضای الهی چنان زنده گردد که غبار جزع و فزع بکلّی بنشیند و انوار تسلیم مانند صبح مبین لامع و ساطع گردد و علیک التّحیّة و الثّنآء ع ع

27

هو الابهی

ای سرمستان پیمانهٴ پیمان وقت آنست که بادیهٴ هجران بپیمائید تا بسرمنزل جانان رسیده پیمانهٴ موهبت رحمان بپیمائید جشن الهی گیرید بزم روحانی بیارائید و با چنگ و چغانه نغمه و ترانه بستایش و نیایش جمال ابهی ساز کنید تا بآهنگ ملأ اعلی و فرهنگ طیور حدائق قدس بنوازید

ای احبّای الهی از تعرّض جاهلان دلتنگ نشوید و از موارد بلا در این جهان پریشان نگردید قوّهٴ محرّکهٴ آفاق در نشر نفحات بلایاء واردهٴ بر احبّاست و رزایاء متتابعهٴ بر اصفیا

ملاحظه کنید هر چه جفا بیشتر دیدند علم وفا بلندتر شد و هر چه بلا بیشتر مشاهده نمودند فیض جمال ابهی عظیم‌تر گشت زیرا جلوهٴ انوار در شب تاریک و تار است و اشراق سرج لامعهٴ نورا در لیلهٴ لیلا لهذا وجوه غرّا در شدّت بلا در نهایت شعاع و صفا و قلوب اصفیا در زیر سلاسل و اغلال در غایت طرب و سرور و حبور و انجذاب

حضرت اعلی روحی له الفدآء در قیّوم الاسمآء خطاباً بجمال ابهی میفرمایند یا سیّدنا الاکبر قد فدیت بکلّی لک و ما تمنّیت الّا القتل فی سبیلک ملاحظه کنید که اعظم آمال آن سرور ابرار و نیّر انوار شهادت در سبیل حضرت مختار بود دیگر معلوم است که منتها آرزو و آمال یاران چه باید باشد

و علیکم التّحیّة و الثّنآء ع ع

28

هو اللّه

ای عباد حق و اماء رحمان

عشق ز اوّل سرکش و خونی بود

تا گریزد آنکه بیرونی بود

از لوازم حبّ صادق تحمّل بلایا و محن سابق و لاحق است عاشق مفتون همواره آغشته بخونست و مشتاق دیدار همیشه آوارهٴ دیار فنعم ما قال

عاقلان خوشه‌چین از سرّ لیلی غافلند

کین کرامت نیست جز مجنون خرمن‌سوز را

لهذا در جمیع قرون و اعصار ابرار هدف تیر بلا بودند و مقتول سیف جفا گاهی جام بلا نوشیدند و گهی سمّ جفا چشیدند و دمی آسایش و راحت ندیدند و نَفَسی در بستر عافیت نیارمیدند بلکه عقوبت شدید دیدند و بار محنت هر یزید کشیدند و در سجن و زندان دل از جهان و جهانیان بریدند

لهذا اکثر اولیای الهی در مشهد فدا شهید گردیدند صبح هدی حضرت اعلی در افق فدا افول فرمود حضرت قدّوس بدلبر شهادت کبری مأنوس شد جناب باب در قربانگاه عشق فتح باب نمود حضرت وحید در میدان جانبازی فرید گشت جناب زنجانی در دشت بلا قربانی شد حضرت سلطان ‌الشّهداء بمشهد فدا شتافت جناب محبوب‌ الشّهداء در قربانگاه الهی بشارت کبری یافت حضرت اشرف در معرض شهادت بشرف عظیم مشرّف گشت حضرت بدیع در مورد فنا سبحان ربّی الابهی گفت شهدای ارض یاء ساغر صهبای شهادت کبری را بنهایت حلاوت نوشیدند شهدای شیراز در میدان عشق با نغمه و آواز جانبازی نمودند کشتگان دشت نیریز از جام لبریز سرمست گشتند شهدای تبریز در میدان جانفشانی شوری انگیختند و رستخیزی نمودند جانبازان مازندران ربّ احتم علینا هذه الکأس الطّافحة بالرّحیق فریاد نمودند شهدای اصفهان بنهایت روح و ریحان جانفشانی کردند

خلاصه نوک خاری نیست کز خون شهیدان سرخ نیست و ارضی نیست که بدم عاشقان رنگین نگردید مقصود اینست تا بدانید که تحمّل بلایا و محن و شهادت در سبیل ذو المنن از آئین دیرین عاشقانست و منتهی آرزوی مشتاقان پس شکر کنید خدا را که از این ساغر جرعه‌ئی نوشیدید و از بلایای سبیل آندلبر سمّ قاتلی چشیدید این زهر نه شهد و شکّر است و این تلخ نه قند مکرّر است

فیا شوقی الی کلّ بلآء فی سبیل اللّه و یا طربا من کلّ مصیبة فی محبّة اللّه و یا طوبی لمن ذاق مرّ الجفآء حبّاً بجمال اللّه و یا طوبی لمن خاض فی بحر الرّزایا شوقاً الی لقآء اللّه در هر دم باید صد شکرانه نمود که مورد بلا در سبیل هدی شدید و معرض جفا حبّاً بحضرت کبریا گردیدید

عاقلان از حلاوت این کأس بیخبر ولی عاشقان از نشئهٴ این باده سرمست و پرطرب هر دیدهٴ بینا که روی آندلبر رعنا دید آشفته گردید جانفشانی نمود و هر گوش شنوا که آن نغمهٴ ربّانی بشنید مستمع از فرط طرب جانبازی فرمود پروانهٴ عشق حول سراج الهی بال و پر بسوزد و سمندر حبّ در آتش عشق برافروزد مرغ بیگانه را از حرارت این آتش بهره و نصیب نه و طیر ترابی را در این دریای الهی خوض و شنائی نیست الحمد للّه شما ماهیان این دریائید و مرغان این صحرا و پروانه‌های این شمع و بلبلان این چمن

و علیکم البهآء الابهی ع ع

29

ای یاران عبدالبهآء نفوس مقدّسی از احبّا با سرور بیمنتها بمشهد فدا شتافتند و عَلَم شهادت کبری افراختند و ولوله‌ئی در آفاق انداختند و قلوب صافیه را بنار احتراق گداختند دفتر عشق گشودند و طغرای سلطنت ابدیّه نمودند و منشور عزّت الهیّه تلاوت فرمودند و بخون خویش صفحات آفاق را بآیات عبودیّت مرقوم نمودند و گوی سبقت از میدان موهبت ربودند امّا ما بیچاره‌ئیم افتاده‌ئیم بیکاره‌ئیم آشفته‌ئیم آلوده‌ئیم افسرده‌ئیم که از این میدان بازمانده‌ئیم آنان از حیّز امکان تا قطب لا مکان پرواز نمودند و با طیور قدس در ملکوت ابهی دمساز گشتند و بآواز بلند یا لیت قومی یعلمون فریاد برآوردند و ما در اینجهان تنگ و تاریک اسیر آب و رنگیم و مشغول بشئون بیگانه و خویش آن چه موهبتی و این چه محنتی آن چه اوجیست و این چه حضیضی آن چه علّیّینی و این چه سجّینی آن چه عالم نورانی و این چه جهان ظلمانی فاعتبروا یا اولی الابصار انتبهوا یا اولی الالباب افتکروا یا اولی الافکار و علیکم التّحیّة و الثّنآء ع ع

30

ای یاران این زندانی فی ‌الحقیقه در سنین سابقه بلای ناگهانی چنان احبّای رحمانیرا احاطه نمود که از وصف خارجست و بیان غیر ممکن ولی یاران آندیار در سبیل پروردگار جان‌نثار و از جهان و جهانیان بیزار بودند لهذا آستین بر جهان افشاندند و پاکوبان کف‌زنان رقص‌کنان بمشهد فدا شتافتند و در قربانگاه عشق بزمی آراستند و جشنی خواستند یکی خواننده شد دیگری سازنده یکی نازنده شد و دیگری بازنده سور و سروری بر پا شد و محفلی آراسته گشت که سراجش پرتو شهادت کبری شرابش زلال محبّت اللّه زجاجش جام عطا صهبایش موهبت ملکوت اعلی آوازش عجز و نیاز نغمه و سازش سبحان ربّی الابهی و بربط و عودش آهنگ آل داود و نغمه و سرودش نعت و ستایش مقام محمود چنگ و چغانه ضجیج تشبّث بملکوت شرب شبانه رحیق مختوم مطاعم موائد آسمانی شهد و شکر حلاوت محبّت الهی چه بزم خوشی بود و چه جشنی عظیم که ملأ اعلی را حیران نمود و اهل ملکوت ابهی را بهیجان آورد از هر کناره صوت آفرین بلند شد و از هر کرانه ندای تحسین مرتفع گشت این جشن و سور سرور و حبور باعصار و دهور دهد و احقاب و قرون را روشن نماید پس شما باید نهایت فرح و شادمانی نمائید و سرور و کامرانی فرمائید که از این بزم نصیب بردید و از این جشن بهره‌ئی یافتید لهذا محفل انس بیارائید و انجمن رحمانی تأسیس نمائید تا در آن محافل مقدّسه بستایش و نیایش ربّ قدیم پردازید و اسباب شوق و شعف گردید و وسیلهٴ وجد و طرب شوید و سایرین را نیز بسرور و حبور آرید و از خمر طهور سرمست نمائید ولی از دائرهٴ حکمت تجاوز ننمائید و علیکم البهآء الابهی ع ‌ع

31

هو اللّه

ای یاران باوفای جمال ابهی از ظلم و عدوانی که بر آن دو مظلوم آفاق واقع ناله و فغان نمودید و فریاد و انین بلند کردید حق با شماست آن دو آهوی برّ وحدت در دست کلاب و ذئاب گرفتار شدند و آن دو بلبل گلشن توحید در پنجهٴ غرابهای پلید افتادند

البتّه قلوب یاران الهی از این ظلم و عدوان مانند شمعِ سوزان و با چشمی گریان انین و حنین آغاز نمایند اگر ببصر حدید ملاحظه نمائید واللّه الّذی لا اله الّا هو شجر و حجر و مدر از این ظلم و عدوان گریان گشت و از این آتش جهانسوز بریان و سوزان شد

آن مظلومان خاطر پشّه‌ئی نیازردند و بمور ضعیفی دست تعدّی نگشودند از هر گناهی معصوم بودند و پناهی جز درگاه حضرت حیّ قیّوم نجستند بلکه گناهی جز انتباه نداشتند و تقصیری جز اسیری آن زلف مشکبار ننمودند ذنب عظیمشان جلوهٴ طاوس علّیّین بود که شهپر تقدیس گشودند و مانند هَزار هزاردستان بنواختند این بود قصورشان خطائی جز وفا نداشتند و دُردی جز صفا نخواستند با وجود این محبّت و ولا گرگان ظلمانی فی ‌الحقیقه آن یوسفان نورانیرا هر دو سینه بجای پیرهن دریدند و از شدّت بغض و کینه فی ‌الحقیقه دم مطهّر هر دو ریختند فسوف یجزیهم اللّه جزآء اعمالهم فی الدّنیا و الآخرة و یخزیهم خزی الاولی و الاخری و اللّه منتقم عظیم

امّا آن دو نفس مبارک مانند حمامهٴ قدس بملأ اعلی پرواز نمایند و در حدائق ملکوت ابهی آغاز نغمه و آواز کنند آهنگ تقدیسشانرا گوش هوش شنود و شهناز بدیعشان دم ‌بدم بسمع اهل وفا رسد چه موهبتی اعظم از این و چه عنایتی اکبر از آن که این چند قطره خون در سبیل حضرت بیچون ریخته گردد و چه فوزی اعظم از این فیض که بسرّ فدا در محبّت جمال ابهی قیام نمودند روحی لهما الفدآء نفسی لهما الفدآء قلبی لهما الفدآء انّ هذا لَهو الفیض الاعلی و الفوز الابهی

و علیکم التّحیّة و الثّنآء ع ع

32

قوّت اسم اعظم نفوس متفرّقهٴ پریشان را در انجمن رحمانی جمع فرموده و هر یک را مانند شمع برافروخته تا بمثابهٴ پروانهٴ جانسوخته خود را در شعلهٴ آتش عشق افکنند و از هر قیدی برهند و از هر دامی بجهند و در کمال وجد و طرب بقربانگاه عشق دوند و جان فدای جانان نمایند و برهانی در این مورد اعظم از جانبازی شهیدان یزد نه که نرد محبّت باختند و بجهان الهی تاختند و ببزم لقا شتافتند ملاحظه نمائید که آنوجوه لامعه و کواکب ساطعه چگونه از افق شهادت کبری بنور فدا درخشیدند و امکان و لامکانرا روشن و منیر نمودند روحی لهم الفدآء و کینونتی لهم الفدآء و حقیقتی لهم الفدآء از اوّل ابداع تا یومنا هذا چنین بزم فدائی آراسته نگشت که متجاوز از دویست نفر نفوس طیّبهٴ طاهره در نهایت مظلومیّت و تسلیم و محبّت بدرندگان خونریز مهربانی نموده جانفشانی نمایند و بقربانی کامرانی جویند این چه ولوله و شور است و این چه حشر و نشور ما باید کل تأسّی بآن نفوس مبارکه نمائیم ولی بکمال حکمت حرکت کنیم و این حکمت محض اطاعت امر مبارکست و بر جمیع فرض و واجب تا در خدمت بازماندگان آن یاران حقیقی شهیدان سبیل الهی جانفشانی نمائیم چه که آنمرغان چمنگاه حقیقت بملکوت عزّت ابدیّه پرواز نمودند و از این عالم ظلمانی بجهان نورانی شتافتند امّا بازماندگان تالان و تاراج دیدند و بی سر و سامان گشتند و در دست تطاول ستمکاران اسیرند باید این بازماندگان آوارهٴ سرگردانرا از جان و دل مواظبت نمود و بخدمت پرداخت ای یاران روحانی من زحمات و مشقّتتان در خدمت امر اللّه و تحمّل مصیبت و بلا و معاونت ضعفا معلوم و واضح مکافات این اعمال مقبوله از جمال ابهاست در ملکوت تقدیسش حرف بحرف مذکور و در لوح محفوظش کلمه بکلمه مسطور پاداش این عبودیّت و جانفشانی را عنقریب در ملکوت رحمانی مشاهده خواهید نمود و علیکم التّحیّة و الثّنآء ع ع

33

هو اللّه

ای یاران باوفای جمال مبارک هرچند مصائبی که در نیریز بر یاران عزیز وارد رستخیز بود و تصویر مصائب عمومیّهٴ قدیم و حدیث مینمود بزم بلا در نهایت تزیین بود و جشن جانفشانی آهنگش اوج و حضیض را احاطه نمود از طرفی جام شهادت کبری بدور آمد و از جهتی تالان و تاراج واقع شد و از جهتی خرابی نمایان و از جهتی بیسر و سامانی آواره‌گان دیگر وصف نتوان هر مائده‌ئی از فدا در خوان جانفشانی و بساط قربانی حاضر و مهیّا تشخیص و تصویر دشت بلا صحرای کربلا بود عبدالبهاء آنچه بگرید و بزارد و بسوزد و بگدازد و ناله و فغان نماید البتّه سکون و قرار نیابد زیرا دیدهٴ ملأ اعلی گریانست و قلوب اهل ملکوت ابهی گداخته و سوزان در بارگاه احدیّت که مقدّس از حزن و کدورتست ماتم بر پاست و در حدائق قدس طیور سدرهٴ طوبی بآه و حنین دمساز و از مصیبت کبری بالحان محزن در سوز و گداز با وجود این البتّه قلم از تحریر عاجز و لسان از تقریر قاصر چه نگارم و چه گویم که شرح آن بلایا و محن نمایم اگر قرون و اعصار بگریم تسلّی حاصل ننمایم ولی این شهادت و قربانی و این مصیبت و جانفشانی چون در سبیل آندلبر رحمانی لهذا ماتم جشن شادمانی است و میدان شهادت بزم کامرانی و تاراج و تالان گنج روان و ثروت بی‌پایان اسیری و پریشانی امیری و کامرانی است آواره‌گی آزاده‌گیست بیسر و سامانی موهبت ربّانی حسرت مسرّتست نقمت نعمت است زحمت رحمتست یأس امیدواری است و خرابی آبادی ایّام حیات درگذرد زندگانی پایان یابد عسر و یسر منتهی گردد حزن و سرور نماند شادی و غم بعدم رود قصور بقبور مبدّل گردد عزّت و مذلّت هر دو پایان یابد ناکامی و کامرانی نماند ستمدیده‌گان و ستمکاران عاقبت هر دو در ظلّ اطباق تراب مستور شوند لکن فرق اینجاست که نفوس شهدآشام عاقبت تلخ‌کام گردند و عزیز دنیا نهایت ذلیل شود خفتگان در بستر پرند و پرنیان عاقبت پنهان خاک گورستان گردند و قصور منیفه قبور کثیفه گردد بنیان معمور گور مطمور شود خائب و خاسر از اینجهان در طبقات خاکدان مقر و مستقر یابند ولی سرمستان جام بلا در سبیل الهی یاران ربّانی اوقات خویش را در مصائب و بلایای ناگهانی گذرانند تحمّل زحمات نامتناهی نمایند و پر نشئه و سرور از نتائج ناکامی شوند تجارت رابحه بینند موهبت کامله جویند از زندان بایوان شتابند و جان بجانان رسانند مقبول درگاه کبریا گردند فدائیان جمال ابهی شوند قربانی دشت بلا خواهند و بجهان بالا شتابند پس باید در هر نَفَس هزار شکرانه نمود که ید عنایت چنین جامی بدور آورد و بچنین مدامی سرشار کرد و چنین آرزوئی حاصل شد و چنین کامی بدست آمد فنعم ما قال

هر که در این بزم مقرّبتر است

جام بلا بیشترش میدهند

زمانی که نیّر آفاق از افق عراق اشراق داشت میرزا محیط شیخی شهیر شاهزاده کیوان میرزا نوهٴ فرمانفرما را واسطه نمود که خفیّاً در نیم شب بحضور مبارک شتابد بشرط آنکه نفسی جز شاهزادهٴ مذکور بر این کیفیّت اطّلاع نیابد در جواب فرمودند که من در سفر کردستان غزلی گفته بودم از جملهٴ ابیات اینست

گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا

ور نثار جان و دل داری بیا و هم بیار

رسم ره اینست گر وصل بها داری طلب

ور نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار

آن بیچاره از شدّت خوف بعد از این جواب بساحت اقدس مشرّف نشد فوراً مراجعت بکربلا کرد بوصول گرفتار حمّای شدید گشت و وفات فرمود فاصلهٴ میانهٴ این جواب مبارک و آن وفات نامبارک هفت روز بود مقصود اینست که در سبیل محبّت اللّه جانفشانی شایانست و قربانی سزاوار یاران ملاحظه در قرون اولی نمائید که بزم یزید ناپدید شد و ماتم سیّد ابرار حضرت شهید نیز بپایان رسید آن کام‌جو سریر سلطنت بباد داد ولی نکبت ابدی گریبان گرفت و این پاک‌جان مظلوم از رحیق مختوم سرمست گشت آن لعنت ابدی گذاشت و این عزّت سرمدی یافت این ببزم الهی شتافت و آن در رزم نفسانی مانند نحاس بگداخت این عَلَم بر اوج افلاک زد و آن در این تیره‌خاک غمناک ماند این از افق حیات ابدیّه درخشید و آن در عمق ممات سرمدیّه گرفتار شد ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

باری ای یاران نورانی از بیسر و سامانی فرح و شادمانی نمائید سرگشتهٴ کوی اوئید و آشفتهٴ روی او و پریشان موی او و شتابان بسوی او اینست منتهی آمال مقرّبین اینست نهایت آرزوی مخلصین شاعر عرب گفته

تتیح المنایا اذ تبیح لی المنی

و ذاک رخیص منیتی بمنیّتی

یعنی آندلبر ربّانی از برای من تقدیر قربانی نموده زیرا آرزوی مرا روا خواسته این جانفشانی در نهایت ارزانیست زیرا نهایت آرزوی من است حال بآنجمال آسمانی قسم که اگر صد هزار شکر نمائید البتّه از عهدهٴ پاداش این بیسر و سامانی برنیائید ملاحظه کنید که کینونت لاهوتی و حقیقت روحانی نیّر افق الهی آفتاب مشرق حقیقت رحمانی نقطهٴ اولی حضرت ربّ اعلی روحی له الفدآء را نهایت آمال تجرّع کأس فدا بود خطاباً بجمال مبارک میفرماید یا سیّدنا الاکبر قد فدیت بکلّی لک و ما تمنّیت الّا القتل فی سبیلک و السّبّ فی محبّتک آن سرّ وجود و ملیک غیب و شهود چنین آرزو فرمود و مقصود بحصول پیوست و جسد مبارک هدف هزار تیر رصاص شد دیگر ما را که ذرّهٴ تراب آستانیم و خاک قدوم پاسبان آیا چگونه باید آرزوی جان و وجدان یاران نیریز جام وفا نوشیدند و بمیدان فدا شتافتند و آیات قبول بخون خویش در درگاه احدیّت نگاشتند و جان و دل و آب و گل و سر و سامان بتاراج و تالان دادند این گوی سبقت را آنان ربودند و این باب رحمت را آنان گشودند بعبودیّت آندرگاه بحقیقت پرداختند و مدّعای خویش اثبات فرمودند ما محرومان آنان محرم ما مأیوس آنان امیدوار هنیئاً و مریئاً لهم هذه الکأس الطّافحة بموهبة اللّه طوبی لهم من هذا المقام المتلئلأ بانوار محبّة اللّه بشری لهم من هذا الفیض المدرار و طوعاً لهم هذا الفضل الّذی اشرقت انواره علی الاقطار و علیکم البهآء الابهی ع ع

34

ای یاران عزیز این عبد در آیهٴ مبارکهٴ قرآن میفرماید ام حسبتم ان تدخلوا الجنّة و لمّا یأتکم مثل الّذین کانوا من قبلکم اصابتهم البأسآء و الضّرّآء این از سنّت الهیست که یاران باوفا در سبیل هدی کأس بلا نوشند و انواع اذیّت و جفا بینند مال و دل و جان فدای جانان نمایند لهذا آنچه بر شما واقع فی‌ الحقیقه موهبتی ساطع و لامعست زیرا دلیل جلیل بر سلوک در سبیل ربّ کریمست خوشا بحال شما که در این مورد بیسر و سامان شدید و از خانمان دور و بیزار گشتید تأسّی بجمال قدم روحی له الفدآء نمودید ملاحظه نمائید که از وطن مألوف بچه صدمه و جفائی دور گشتند از طهران بعراق و از عراق بشهر مشهور و از آنجا بدیار بلغار و از آنجا باین زندان بلا چهار مرتبه بیسر و سامان گشتند پس معلوم و واضح گشت که پیروی حق نمودید و در مسلک اسم اعظم حرکت کردید شادمانی کنید که مورد امتحان الهی شدید و در بوتهٴ افتتان مانند ذهب ابریز با رخی تابان شکفته گردیدید از خدا خواهم که روز بروز بر استقامت و ثبات باقی و پایدار گردید و هر دم بکمال سرور در محبّت الهی جامی سرشار از بلا بنوشید و بشکرانهٴ این موهبت قیام فرمائید ملاحظهٴ حال نکنید نظر در استقبال نمائید آیا کسانیکه در صحرای طف بیسر و سامان گشتند و در راه خدا جان و دل قربان نمودند آنان گوی سبقت ربودند یا کسانیکه در مهد آسایش و بانواع لذائذ ایّام بسر بردند شبهه‌ئی نیست که فدائیان مانند مه تابان از افق عالم درخشیدند و دیگران بزندان هلاکت ابدیّه خزیدند پس ما که بندهٴ آستانیم و پاسبان درگاه حضرت رحمان باید بآنچه لائق و سزاوار است قیام نمائیم و در فکر استقبال باشیم بحال نظر نکنیم جمیع امور بنتائج مربوط اگر نتیجه محمود هر مشقّت و زحمتی مقبول و محبوب و علیکم التّحیّة و الثّنآء

35

هیچ واقعه‌ئی واقع نگردد مگر آنکه خدا را در آن حکمتهای بالغه است قسم بمربّی غیب و شهود این عبد همیشه آن غل و زنجیر را آرزو مینماید چه که نفوسیکه از جام حق مخمورند بلا را بدعا طلبند این عبد در بحبوحهٴ بلا متولّد شد و در مهد جفا تربیت گشت و از پستان رزایا شیر خورد و در آغوش محن و آلام پرورش یافت و بنعماء مصائب نشو و نما نمود و تا باین سن که رسیده جمیع را در نفی و سرگون و غربت و کربت و مشقّت گوناگون و بی سر و سامان و سرگشتهٴ کوی و هامون بسر برد و این محلّ نفی چهارم است یعنی از منفا بمنفای دیگر و این ثمرات شجرهٴ حیاتست اگر این نبود چه نتیجه و ثمر از این شجر

36

ای یار مهربان از کثرت مصائب و بلا فتور میار بلکه بر فرح و سرور بیفزا حمد خدا را که بفضل و عنایت مجلّی طور مورد محن و آلام موفور گشتی

ربّ زدنی بلآء و ابتلآء و لا تحرمنی فی سبیلک من مواهب الضّرّآء و البأسآء و ادر علیّ کأساً طافحة برحیق المحنة الکبری فی محبّتک یا ذا الاسمآء الحسنی انّک انت الکریم الرّحیم الوهّاب

زنهار زنهار یاران ابرار از وصول این اخبار محزون نشوند و دلخون نگردند افسرده نشوند پژمرده نگردند خواموش ننشینند مدهوش نگردند بلکه شعله فزونتر زنند و آواز بلندتر کنند آهنگ بدیع آغاز نمایند تا غافلان هشیار شوند و خفتگان بیدار گردند که بر صیت جهانگیر خللی طاری نگشته و بارقهٴ صباح الهی در افق عزّت ابدی بیشتر منتشر گردیده بحر محبّت اللّه موجش عظیمتر شده و نسیم موهبت اللّه هبوبش شدیدتر گشته شمع الهی روشنتر شده و ستارهٴ صبحگاهی بهتر درخشیده یاران را جمع نمائید و مانند شمع برافروزید تا ملأ اعلی و مقرّبین درگاه کبریا بر ثبوت و استقامت شما هلهله‌گویان گردند

37

در این اوان که اهل طغیانرا شورشی و عوانان را کوششی در هر دیار دست تطاول گشودند و عَلَم ظلم و عدوان برافراختند و بر مظلومان در هر نقطه‌ئی هجوم نمودند

از قرار معلوم این هجوم سرایت بعموم نمود در اصفهان ولوله انداختند و در رشت زلزله افکندند در قزوین بظلم مبین برخواستند و همچنین در جمیع آن اقلیم این حرکت از شدّت حسد صادر و این غبار از اشتداد عواصف بغضا مرتفع

با وجود آنکه کلّ میدانند که یاران مظلوم آفاقند و خیرخواه عموم احزاب راه راستی پویند و با کلّ محبّت و دوستی جویند از هستی خویش بیزارند و سرمست کأس محبّت پروردگار صادقند و ثابت شارقند و باهر ناطقند و ماهر معین هر ضعیفند و پناه هر مستجیر ملجأ فقیرانند و مأمن خائفان درمان هر دردمندند و مرهم زخم هر مستمند با جمیع طوائفی تندخو و جنگجو طالب صلح اکبرند و با تمام احزاب معارض ساکن و صامت و مهرپرور

ولی شما از تطاول اعدا محزون نگردید و مغموم نشوید نور محبّت ظلمت عداوت را عنقریب متلاشی نماید و پرتو شمس حقیقت این شب دیجور را متواری کند این دوستی آسمانی و راستی یاران الهی سبب راحت و آسایش عالم انسانی گردد احزاب متحاربه مصالحه نمایند و اقوام متباغضه متحابّه گردند امم متعادیه متوالیه شوند و ملل متهاجمه متعانقه گردند اینست عزّت ابدیّه در عالم انسانی و اینست نورانیّت کلّیّه در جهان رحمانی

38

ای یاران رحمان سراج نورانی امر اللّه در قطب اکوان مشتعل و ساطع و لامع و بر آفاق نشر انوار مینماید چشمها روشن است و قلوب گلشن ولی اریاح جفا از جمیع اطراف در اشدّ هبوب و مقصود اطفای نور موهبت یزدان چنان طوفانی برخواسته و گردبادی برانگیخته که مشعل را خواموش نماید و نیران ولکان را مطفی نماید دیگر ملاحظه نمائید که چه میگذرد و در چه بلایا و مصائبی ایّام بسر میآید ولی شما اطمئنان بفضل و موهبت جمال قدم داشته باشید بحریست بی‌پایان و شمسی است تابان و گنجی است شایگان البتّه بحر محیط موجی زند و خس و خاشاک عارضه را بر سواحل افکند و دریای موهبت در کمال صفا و لطافت جلوه نماید هیچ سدّی امر اللّه را منع ننماید و هیچ حائلی حاجب نگردد البتّه علم شقاق برافتد و رایت نیّر آفاق بلند شود ظلمات زائل گردد و نور حقیقت بتابد شام احزان منتهی شود صبح بشارت کبری طلوع کند شجر بی‌ثمر از بن و ریشه برافتد و شجرهٴ طوبی و سدرهٴ منتهی نشو و نما نماید و شکوفه و ثمر دهد ذلک من نصائحی علیکم اطمئنّوا بفضل مولاکم انّ فضله علیکم عظیم عظیم و الحمد للّه ربّ العالمین

39

ای دوستان جانی من یاران رحمانی من عزیزان آسمانی من چه نویسم آیا از فضل و موهبت جانان نگارم و یا از لطافت و روحانیّت دل و جان دم زنم از مائدهٴ سماوی گویم یا بیان مواهب مخصوصهٴ ربّانی نمایم که جمیع این الطاف شامل حال اهل بهاست باید بیان مجمل نمود والّا تفصیل سبب تعطیل گردد و از امور لازمه بکلّی بازمانم مقصود اینست که جهان غافل و شما آگاه و عالمان و عارفان محروم و شما محرم و اکابر و اعاظم بیگانه و شما آشنا آنان اعتساف خواهند و شما انصاف جوئید آنان راه جفا گرفتند و شما سبیل وفا پوئید آنان در نهایت بغض و کینند و شما در غایت محبّت با ملل روی زمین آنها خونخواری خواهند و شما غمخواری میکنید آنان درندگی جویند و شما بندگی مینمائید آنان زخمند و شما مرهم آنان دردند و شما درمان آنان زهرند و شما شهد آنان تیر جفایند و شما میر وفا آنان مصدر بغض و عداوتند و شما مرکز حب و ملاطفت آنان اگر دست یابند خون ریزند و شما اگر فرصت یابید شکر ریزید و مشک و عنبر بیزید ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا این نیست مگر از موهبت جمال ابهی روحی له الفدآء و علیکم التّحیّة و الثّنآء

40

ای یاران الهی در این صباح که منادی نجاح از ملکوت ابهی به حیّ علی الفلاح ندا مینماید عبدالبهآء بذکر آن یاران عزیز مانند جام لبریز در فیضان و چون بخاطر آیند قلب مغموم مشعوف گردد و جان حزین محظوظ شود و از فضل خداوند مهربان امیدوار است که یاران مقاومت مصائب بی‌پایان نمایند و مانند عبدالبهآء در هر دمی دل و جان فدای جانان کنند از هیچ بلائی نلغزند و بهیچ مصیبتی نلرزند و صمت و سکوت نپسندند بلکه مانند ذهب ابریز در آتش تند و تیز رخ برافروزند بلا را در سبیل بهاء عین عطا شمرند و مصیبت را در ره حضرت احدیّت عین موهبت دانند جمال ابهی روحی لأحبّائه الفدآء آرزوی بلا میفرمود و تحمّل هر جفا مینمود سدرهٴ منتهی مورد تیشهٴ اذیّت و ابتلا بود دیگر معلومست که این گیاه ناچیز را چگونه سزاوار و شایان ای یاران فتور میارید بلکه بلایای مجلّی طور بخاطر آرید تا کأس بلا را جام طهور یابید و تلخی ظلم و عدوان را شهد و شکّر جنّت رضوان دانید

41

هو الابهی

ای مبتلای در سبیل الهی بلایای آنجناب در سبیل رحمن چون دریای بی‌پایان موجها برانگیخت و اوجها گرفت چون مصائب و بلایا و مصاعب و رزایا و بأسا و ضرّا در راه خدا حکم مائدهٴ سما دارد و صفت موهبت عظمی جوید و سمت عطایاء کبری خواهد لهذا چون خوان نعمت حضرت کبریا فیها ما تشتهی الانفس و تلذّ به الاعین از جمیع نعما باید و شاید چنانچه جمال قدم روحی لعتبته القدسیّة الطّاهرة فدا فرموده مرّ البلآء فی سبیل حبّک حلوة و شهد البقآء من عند غیرک مرّة باری اگرچه بظاهر این آلام و محن و مصائب شدیدهٴ سر و علن آتش سوزان است و آفت دل و جان لکن فی‌ الحقیقه نعمت جاودان است و رحمت بی‌پایان و فضل و احسان حضرت یزدان چه که در سبیل ایمان و ایقان بحضرت رحمن وارد اینست که جمیع انبیا آرزوی این بلیّات و آلامرا میفرمودند چنانچه حضرت اعلی روح من فی الوجود له الفدآء بکمال عجز و ابتهال استدعای این مقام را میفرمودند اینست که میفرماید یا سیّدنا الاکبر قد فدیت بکلّی لک و ما تمنّیت الّا القتل فی سبیلک و السّبّ فی محبّتک و انت الکافی بالحقّ پس بشکرانهٴ این موهبت لسان باطن و ظاهر بگشا و بگو

لک الحمد یا الهی بما سقیتنی من کأس ثمل منها احبّآئک و انتشأ منها انبیآئک و ابتغاها جواهر الوجود من اصفیآئک و انت سقیتنی بفضلک و جودک و احسانک و ایّدتنی علی حمل هذا الامر الّذی جعلته فتنة للضّعفآء و رحمة للاصفیآء و شفآء لصدور الاولیآء و جلآء لابصار الاتقیآء و بشارة لقلوب المشتعلین بنار محبّتک یا محبوب قلوب الاحبّآء

منهوب شدی مسجون شدی مغلول شدی مکبول شدی مرشوق برصاص شدی بی سر و سامان شدی سرگشته و پریشان شدی فانی در سبیل رحمن شدی هر یک از اینها نعمت عظیم است دیگر چه خواهی و البهآء علیک ع ع

42

هو الابهی

ای اسیران مظلومان علمای آنسامان دست تطاول گشودند و از فرعون ذی الاوتاد و قوم نمرود و ثمود و عاد گوی سبقت ربودند چشم انصاف بستند و به تیر اعتساف دل مظلومان خستند آتش بخرمن ستمدیدگان زدند و هر جور و اذیّت و عقوبتی را روا داشتند که شاید نار موقدهٴ الهیّه خاموش گردد و دریای فیض حضرت یزدان از جوش و خروش بیفتد سحاب عنایت از رشحات منقطع گردد و شهاب هدایت از اشراق بآن صفحات ممنوع گردد نسیم موهبت از مهبّ عنایت بازماند و شمیم گل عاطفت از گلزار احدیّت مقطوع شود انوار کوکب بازغ پنهان گردد و اسرار مطلع مواهب فراموش شود

هیهات هیهات دیگر نمیدانند که قلزم کبریا موجش شدید شود و نفوذ امر اللّه سطوتش جدید کوکبش ساطع گردد و شهابش ثاقب لمعه‌اش شعله گردد اخترش آفتاب گردد و قطره‌اش سیل و فیض سحاب دانه‌اش خرمن شود و دردانه‌اش شاهد هر انجمن صیتش جهانگیر گردد و آوازه‌اش بفلک اثیر رسد

و امّا این بندگان و آوارگان از جام اوّل از صهبای محبّت اللّه چنان سرمست شدیم که مدهوش جام الست گشتیم و قدح بدست در میدان فدا پاکوبان و رقص‌کنان بشتافتیم بلا را بدعا خواستیم و تیر جفا را سینه هدف نمودیم و تیغ ستم را بجان و دل آرزو کردیم

این تن خانهٴ محن است و این نفس قفس هر مرغ خوش‌سخن جسم خاک گردد و جسد هدف تیر سهمناک شود پس اگر در سبیل الهی در میدان فدا قربان گردد موهبتی دیگر اعظم از آن نه و نعمتی اکبر از این نیست اموال دنیا البتّه متفرّق شود و جمعش متشتّت اندوخته‌اش پریشان شود و افروخته‌اش پژمرده و بی‌نشان گنج روانش بهدر رود و کنز بادآورش نیز بباد رود پس اگر در سبیل الهی تالان و تاراج شود بهتر از آنست که خراج سلطنت حوادث گردد

امّا خانمان و بیوت عالیه و قصور منیعه هر معموری مطمور گردد و هر بنیان متینی از بنیاد برافتد پس این بیوت که اوهن از بیت عنکبوت است اگر در محبّت سلطان ملکوت خراب شود و از بن و بنگاه برافتد البتّه بهتر است چه که اگر این بیت گلین خراب شود بمقابل قصر مشید در فضای جانفزای علّیّین تأسیس شود و اگر لانه و کاشانه‌ئی در گلخن فانی ویران شود آشیانه‌ئی بی مثل و نشانه در گلشن باقی ترتیب گردد

اینست که احبّای الهی جمیع شئونشان و عزّت قدیمه‌شان و خدمات جدیده‌شان و بلایای شدیده‌شان چون نقش حک بر الواح زمرّدین در صفحات ملکوت ابهی نقش بندد پس بجمیع عوالم اشراق نماید آن شعاع ساطع چون بر زبان امکان زند مدح و ستایش شود و چون بر قلب اکوان زند یاد و تخطّر اطوار و اعمال و مناقب شود و چون بر صفحات آفاق زند و اجعل لی لسان صدق فی الآخرین گردد و چون بر کرهٴ خاک زند بقاع مقدّسه و مراقد مطهّره شود ع ع

43

هو اللّه

ای احبّای الهی الحمد للّه احبّای همدان همه‌دانند و مستقیم و ثابت بر امر حضرت یزدان همواره نفحهٴ ثبوت و رسوخ از آن اقلیم میوزد و مشامها را معطّر دارد فی‌ الحقیقه در سبیل جمال مبارک نهایت زحمت و مشقّت را دیدند و صدمات کشیدند و اذیّت و جفا تحمّل نمودند و عقوبت و عذاب متحمّل گشتند گهی اسیر حبس و زنجیر شدند و گهی در تحت تهدید تیغ و شمشیر گهی بضرب تازیانه مبتلا بودند و گهی بی لانه و آشیانه گاهی جریمه دادند و گهی معاملهٴ سقیمه دیدند و جرعهٴ بلا از هر جامی چشیدند چون این بلایا در سبیل حق تحمّل نمودند فی ‌الحقیقه عطایاست پس ای یاران شکر کنید پروردگار را که تأسّی بجمال مبارک نمودید زیرا آن روح مقدّس تحمّل هر صدمه و بلائی در عالم امکان فرمود و شب و روز در نهایت بلایا برایا را براه راستی بخواند و از جام هستی بخشید و دلالت بر محویّت و نیستی فرمود و حال اگر از صدمات و بلایای این عبد با خبر شوید البتّه ملاحظه خواهید نمود که جمیع بلاها حکم قطره‌ئی دارد با وجود این متین و رزین مقاومت کلّ بلایا را بجان و دل بنماید و شکر بکند که در سبیل محبّت الهی مورد صدمات گشته و مبتلای صد هزار آفات دمی نیاسایم و نَفَسی بر نیارم مگر آنکه از جمیع جهات ابواب بلیّات را مفتوح بینم و این نیست مگر از فضل و احسان جمال رحمن

ای دوستان ثمرهٴ وجود تحمّل مصیبت در سبیل حضرت مقصود است والّا چه فائده در زندگی جهان عاقبت فنا دست دهد و جمیع اوقات بیهوده بگذرد پس بکمال استقامت در خدمت حضرت احدیّت بکوشید و جان رایگان انفاق نمائید و بکوشید تا نور هدی ارض غبرا را روشن نماید و جنّت ابهی روی زمین را غبطهٴ گلزار و گلشن کند تعالیم الهی خطّهٴ خاک را رشک افلاک نماید و روش و سلوک روحانیان این جهان را بفضائل عالم انسان بیاراید و علیکم التّحیّة و الثّنآء ع ع

44

هو الابهی

ای ورقهٴ متضرّعهٴ الی اللّه در این عالم نسائی بی‌حدّ و بیحساب خارج از حدّ و شمار آمده‌اند که در نهایت مسرّت و راحت بر بالین پرند و پرنیان آرمیده و بآسایش جان و آلایش جهان ایّام خویش را گذراندند ولی حال ملاحظه کن آن راحت و عزّترا چه ثمری مشهود گردید و آن رفاهیّت و مسرّت را چه نتیجه‌ئی موجود سرابی بود فانی و اوهامی بود چون ظلّ زائل غیر باقی نه شکوه بلقیسی باقی ماند و نه جلوهٴ زلیخائی و نه شوکت همائی و نه شهرت سائر ملکه‌های عالم ترابی پس تو ای ورقهٴ مقدّسهٴ مطمئنّه شکر کن خدا را که در سبیل الهی جمیع ایّام را بمحنت و مشقّت و زحمت و مصیبت گذراندی گاهی بمذّمت و طعن و ملامت نسا مبتلا بودی و گهی بشماتت و مضرّت اعدا گهی از دست ساقی قضا کأس بلا نوشیدی و گاهی بتالان و تاراج ستمکاران گهی خلیل جلیل را شهید سبیل الهی یافتی و گهی خانمانرا از هجوم عوانان بر باد دیدی گهی بیسر و سامان بودی و گهی سرگشتهٴ کوه و بیابان چون جمیع این بلایا و رزایا در راه خدا واقع مقبول و مطبوع و محبوب ارباب قلوب است زهر هلاهلش شهد و شکّر است و تلخی حنظلش شیرینی قند مکرّر دردش درمان است و زخمش مرهم دل و جان

گر تیر بلا آید اینک هدفش جانها

ور درّ عطا بخشد اینک صدفش دلها

باری علی ‌العجالة تو گوی از میدان ربودی و بمقصود حوریّات قدس در غرفات فردوس رسیدی چه که این ذلّت را موهبت عظیمه در پی و این مصیبت را شادمانی بی‌پایان در عقب این تلخیرا حلاوت حقیقی معدن و این سمّ قاتل را دریاق اعظم مقدّر عنقریب تلافی جمیع این آلام و محن در ملکوت تقدیس که منزّه از ادراک نفوس است خواهد شد هر تیریرا تأثیر صد هزار عنایت جمال منیر و هر کأس تلخی را صد هزار دریای حلاوت‌اثر بی‌نظیر فسوف ترین ثمرات هذه البلایا فی الملکوت الابهی لعمر اللّه هذا حقّ معلوم بمثل ما انتم تنطقون

45

هو الأبهی

ای ناطق بثنای حضرت یزدان در موسم زمستان آنچه طغیان طوفان شدیدتر و باران و بوران عظیمتر در فصل نوبهار گلشن و گلزار طراوت و لطافتش بیشتر گردد و حلاوت و زینت چمن و لاله‌زار زیادتر شود گریهٴ ابر سبب خندهٴ گل گردد و دمدمهٴ رعد نتیجه‌اش زمزمهٴ بلبل شود و شدّت برد جمال ورد ببار آورد و طوفان سرد باغرا بشکوفه‌های سرخ و زرد بیاراید اریاح شدید منتج نسائم لطیف گردد و باد صبا شمیم گل حمرا گیرد سفیدی برف سبزی چمن شود و افسردگی خاک شکفتگی نسرین و نسترن گردد و پژمردگی شتا تری و تازگی بهاری شود و شدّت سرما اعتدال هوا گردد سرو ببالد فاخته بنالد بلبل بخواند گل چهره برافروزد لاله ساغر گیرد نرگس مخمور گردد بنفشه مدهوش شود اشجار سبز و خرّم شود و اوراق طراوت جوید ازهار بدمد اثمار نمودار شود گلشن مجلس انس شود و چمن محفل قدس گردد جمیع این فیوضات و تجلّیات بهاری بر اثر مصیبات زمستانست و کلّ سرور و حبور گلشن و گلزار از اثر شدّت برودت فصل شتا لهذا ای اسیر سلاسل و اغلال و رهین وثیق و سجن در راه پروردگار اگرچه در بلایای شدیده افتادی و در رزایای عظیمه گرفتار شدی کأس بلا نوشیدی و زهر ابتلا چشیدی بسا شبها که از ثقل اغلال نیارمیدی و بسا روزها که از اذیّت اهل ضلال نیاسودی انیست صدمات قویّه بود و جلیست بلیّات شدیده امیدواریم که این مشقّات جسمانیّه راحت و مسرّت روحانیّه آرد و این آتش سوزان عوانان روح و ریحان قلب و وجدان آرد این عسرت علّت مسرّت گردد و این زحمت باعث رحمت شود و این نقمت سبب نعمت جاودانی گردد و این تنگی سجن گشایش جهان الهی شود قسم بسلطان وجود و عالم غیب و شهود که این بلیّات سبیل محبوب از جان عزیزتر است و از شهد و شکر لذیذتر ع ع

46

هو اللّه

ای مصاب بمصیبت کبری مصائب و رزایا سخت است چه که شفقت سبب حرقت از فرقت است ولی مصیبت جمال قدم و رزیّهٴ اسم اعظم چون بخاطر آید کلّ ماتمها خاتم گردد چه که حرمان از روی چون آفتاب هجران سراج تابان را آسان کند بلکه از خاطر ببرد و تو اگر بمصیبت اهل و پسر مبتلا گشتی صبور باش جَلود باش حمول باش چه که من بحرمان و هجران آن رخ چون آفتاب مبتلا شدم و در صد هزار بلا و اندوه و احزان افتادم و فرصت ناله و ندبه و مهلت فریاد و فغان ندارم این مصیبت چنان زلزله بر ارکان انداخته که قوی بکلّی محو گشته و آثار ناتوانی احاطه کرده پس ای موقن باللّه احزان خود را حواله باین عبد نما چه که دریای بی‌پایانش نزد این عبد موج میزند من غمخوار توام تو غم مخور ع ع

47

ای کنیز عزیز الهی ایّام در گذر است و حیات انسانی مانند سراب در بادیهٴ بی‌آب چون بنهایت بنگری عبارت از اوهام و خیال فرقست اگر نفسی این سرابرا ببارد و شراب تبدیل نماید و این اوهام را بحیات ابدی تبدیل کند یا آنکه تا نهایت زندگانی باوهام فانی بگذراند در هر صورت هر دو بگذرد و هر کس دانه‌ئی افشاند ولی در وقت خرمن معلوم گردد هر حیاتی که بممات منتهی شود از بدایت مرده‌گیست و هر صدمه و بلائی که پایانش حیات باشد زندگی و آزادگیست شما اگر در حقّ نفسی دعا نمائید این را بخواهید که

ای پروردگار از صهبای بلا جام سرشار بخش و در انجمن مصائب کبری ساغر لبریز بنوشان گردنی که سزاوار است اسیر زنجیر کن و حنجری که لائق قربانیست مبتلا بخنجر کن تنی که هوشمند است در سبیلت بر خاک انداز و خونی که مطهّر است در محبّتت بر خاک افشان

اینست دعای حقیقی اینست نیاز بندگان الهی و علیک التّحیّة و الثّنآء ع ع

48

هو الابهی

ای متحمّل بلایا و مشقّات و رزایا در سبیل جمال ابهی روحی لاحبّآئه الّذین ذاقوا حلاوة البلآء و سرعوا الی مشهد الفدآء فدا شکر کن جمال قیّوم را که بدرقهٴ عنایتش و فضل احدیّتش رسید و شامل شد که در سبیل محبّتش جام بلا نوشیدی و زهر جفا چشیدی در آتش ظلم و عدوان چون گل و ریحان شکفتی و از شدّة جور ستمکاران نیاشفتی سمّ نقیع در سبیل عشق یار بدیع شهد فائقست و تلخی زهر هلاهل شیرینتر از سلسبیل سائل نقمت اعدا در راه حق نعمت دوستانست و زحمت ظالمان رحمت بی‌پایان چه که ایّام در گذر است و حیات بی تحمّل بلایا و رزایا فی سبیل اللّه بی فائده و ثمر در عاقبت ایّام چون تأمّل نماید و ملاحظه کند که اوقات در میان شدائد و مصائب فی حبّ اللّه منتهی شد بهتر است و یا آنکه مشاهده کند که در بالین راحت گذرانده چون هر دو گذشته است اوّل گواراتر بلکه ثمر شجر حیات روح‌پرور باشد و ثانی لم یکن شیئاً مذکوراً بلکه باعث اسف و حسرت گردد پس حمد کن خدا را که باین موهبت که اعظم آمال مقرّبین است نائل شدی

گر درّ عطا بخشد اینک صدفش دلها

ور تیر بلا آید اینک هدفش جانها

49

هو اللّه

ای بهرام آسمانی در ره یزدان بلا و جفا مانند باران بر تو ریخت از هر طرف هدف تیر محن و آلام گشتی اموال از دست برفت و تن و جان بتعب افتاد و عاقبت مجبور بر هجرت از وطن گشتی و بمصیبت و محن تن دردادی و مؤمن ممتحن شدی و حال در طهران سرگشته و سرگردانی و بی سر و سامان ای کاش من بجای تو بودم زیرا من در بلای قدیمم و تو در جفای جدید مثل مشهور است لکلّ جدید لذّة باری غم مخور غمخوار تو جمال ابهاست محزون مباش تسلّی‌بخش تو حضرت اعلی باید از شرور اهل غرور فتور نیاری بلکه بر شوق و وله و شور بیفزائی آهنگ را بلندتر کنی و ترانهٴ زیر و بم را بملکوت جمال قدم رسانی یاران آسمانی چون ستم بینند پای را محکم کنند و قوّت متانت و مقاومت ظاهر نمایند تحمّل تیغ و شمشیر کنند و نعرهٴ یا بهآء الابهی بملکوت اثیر رسانند الحمد للّه تو پهلوان این میدانی و تهمتن این رزمگاه شکر کن خدا را تا شادمانی و کامرانی در جهان جاودانی حاصل گردد ع ع

50

ذکر بلایا و مصائب و رزایا نموده بودی و فریاد و فغان کرده بودی حق با شماست اگر خون بگرئی سزاوار است زیرا چنین ظلمی تا بحال وقوع نیافته نفوس مقدّسی از اغنام الهی در نهایت مظلومیّت گرفتار گرگهای درنده گشتند و مبتلای کلاب گزنده با وجود اینکه در مدّت حیات خاطری را نیازردند و بافسردگی کسی راضی نشدند جفاکاران دست تطاول گشودند و ذرّه‌ئی رحم ننمودند تالان و تاراج نمودند حلقها بریدند و قلبها دریدند و خونها ریختند تنها را پاره پاره نمودند و اجساد را بسوختند و اطفال و نسا را نیز شهید نمودند امّا مظلومان در نهایت انقطاع و انجذاب فریاد یا طوبی و یا بشری زدند و خندان و شادمان جان در ره جانان فدا کردند یا لیتنی کنت معهم و فدیت روحی فی سبیل ربّی فافوز بما فازوا و قد تلقّیهم الملائکة ان ابشروا بالفوز العظیم و نعیم مقیم این شهادت ملکوت وجود را بحرکت آورد و این جانفشانی نافهٴ اسرار بر جهان نثار کرد و مشامّ روحانیانرا مشکبار نمود عنقریب آثار باهره‌اش مانند کوکب ساطع بر جهان و جهانیان لامع گردد و علیک التّحیّة و الثّنآء

51

هو اللّه

ای بندۀ بها از بلایای وارده بدرگاه احدیّت شکرانه نما زیرا مصیبت در سبیل حضرت احدیّت عین عنایت است و مشقّت صرف موهبت

ایّام حیات مانند سرابست و وجود موجودات موهوم است و بی‌بنیاد و معدوم آنچه هست حقیقت روحانیّه است و هویّت نورانیّه که بقا اندر بقا و صفا اندر صفاست ثابت است و باقی نابت است و کافی مرور دهور رخنه ننماید و توالی اعصار و قرون فتور نرساند لهذا باید آن لطیفۀ ربّانی محفوظ ماند و آن آیت ربّانی مثبوت گردد

و از غرائب وقوعات اینست که اعظم وسیلۀ صون و حمایت این حقیقت نورانیّت هجوم اعداست و آلام و محن بی‌منتها زجاج آن سراج اریاحست و سبب سلامت آن سفینه شدّت امواج

لهذا باید از بلاء ایّوب ممنون شد و از جفای اهل ذنوب باید خوشنود گشت زیرا سبب بقا و وسیلۀ کبری و نعمت عظمی و موهبت بی‌منتهاست

و علیک البهآء الأبهی ع ع

52

هو اللّه

ای آوارگان عبدالبهآء آواره‌اید آزرده‌اید بی سر و سامانید زیرا خانه و کاشانه و لانه و آشیانه را بتالان و تاراج دادید مصیبتی عظیمه تحمّل نمودید و جفائی شدید کشیده‌اید فی‌الحقیقه مورد ظلم بی‌پایان از اهل طغیان شده‌اید و عبدالبهآء نیز در این سجن اعظم گرفتار ولی من این زندان را ایوان یافتم و این قید را آزادی شمردم و این قفس را گلشن روحانی دیدم و این اسیری را سریر ابدی مشاهده نمودم زیرا در راه خدا و سبیل محبّت جمال ابهاست روحی لأحبّائه الفدآء چه ‌قدر پرلطافتست و پرحلاوت چه ‌قدر شیرینست و نازنین فی‌الحقیقه بلایا و مصائب آن یاران بسیار شدید بود امّا بحقیقت فضل جزیل بود و قلوب مقرّبان درگاه احدیّت را مانند صبح امید ملاحظه نمائید که بلا در راه خدا چه ‌قدر مبارکست حضرت سیّدالشّهدآء روحی له الفدآء در بحر مصائب بقعر دریا رسیدند و یزید عنید و ولید پلید بحسب ظاهر در عالم جسمانی کامرانی نمودند و فرح و شادمانی کردند بعد واضح و مشهود شد که آن مصائب حقیقت مواهب بود و آن کامرانی نقمت آسمانی و آن شادمانی قهر و غضب ربّانی حال این نیز چنین است هرچند علمای رسوم و رؤسای جهول ظلوم بظاهر عربده‌ئی مینمایند و جولانی میدهند عنقریب ملاحظه خواهید نمود که این قوم مانند بوم هر یک بگوشهٴ خرابه‌ئی خزیده و بزاویهٴ خسران ابدی دویده و در حفرهٴ لعنت سرمدی افتاده آنان در وادی خذلان سرگشته و سرگردانند و یاران الهی از افق عزّت ابدیّه درخشنده و رخشان اگر خوب ملاحظه کنید مصیبت در سبیل حضرت فردانیّت موهبتست زیرا اسم اعظم جمال قدم روحی لأحبّائه الفدآء بنفس نفیس مبارک تحمّل صدهزار بلایا فرمودند و ما ذلیلان را در مصیبت بقدر استعداد سهیم و شریک خود فرمودند انصافش اینست که این مصیبت مستحقّ شکرانیّتست و این بلایا عین عطایا و علیکم التّحیّة و الثّنآء ع ع

53

هو اللّه

ای آوارگان سبیل الهی از وطن مألوف بسبب طغیان هر ستمکار عسوف دور و مهجور شدید و در راه خدا آواره از تطاول هر متکبّر مغرور گشتید این پریشانی هرچند بلائی ناگهانی بود ولی در سبیل حضرت رحمانی و در محبّت جمال یزدانی بود لهذا شیرین و گواراست هر بلا که سببش نفس و هوی باشد آن دوزخ و جحیمست و هر ابتلا که بسبب ایمان و هدی باشد نعیم مقیم در نتائج و ثمر باید نظر کرد نه در حال حاضر مانند هر بی‌بصر عنقریب ملاحظه نمائید که پرجم عَلَم تقدیس احبّای الهی موج بر آفاق زند و این اشراق خاور و باختر را روشن نماید و علیکم التّحیّة و الثّنآء ع ع

54

هو اللّه

ای آوارگان راه حق جهانیانرا آئین دیرین چنین است که دشمن راستیند و بدخواه حق‌پرستی و معارض دوستی لهذا از آنچه واقع دلتنگ مباشید و نام و ننگ مجوئید آهنگ جهان دیگر کنید و نغمهٴ دیگر زنید و در هوائی دیگر برپرید بادهٴ محبّت اللّه نوشید و شهد معرفت اللّه چشید و جرعهٴ صهبای توحید بنوشانید ملاحظه نمائید که اولیای الهی و اصفیای ربّانی از پیش چه کشیدند و چه سمّ قاتلی چشیدند و چه زهر هلاهلی نوشیدند ولی آن بلا عین عطا بود و آن زهر عین شفا و آن زحمت رحمت بود و آن مشقّت راحت نظر بعاقبت باید نمود نه بدایت اگر نظر بآغاز نمائید یزید را عزّت و راحتی مزید و ولید را هر دم خوشی و شادمانی جدید ولی عاقبت عذابی شدید و نکبتی پدید ولی مظلوم دشت بلا شهید کربلا روح المقرّبین له الفدآء را در بدایت سهم مسموم ولی عاقبت عزّت ابدیّه مقرّر و معلوم و در جهان ابدی حیات سرمدیّه مثبوت و محتوم نظر باینمقام نمائید زیرا آن عزّت دنیویّه خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود سرابست نه آب سایه است نه آفتاب تاریک است نه تابناک پس لسان بشکرانه گشائید که باین موهبت عظیمه فائز گردیدید آوارهٴ راه خدائید و بیچارهٴ آن محبوب بیهمتا و علیکم التّحیّة و الثّنآء ع ع

55

هو اللّه

ای آوارگان حقّ محزون مباشید دلخون مگردید افسرده ننشینید پژمرده نگردید هرچند آزرده‌اید آواره‌اید افتاده‌اید امّا در سبیل آن دلبر مهربانست که خود از ایران آواره بعراق شد و از عراق آواره بمدینهٴ کبری گشت و از مدینهٴ کبری ببلغار و از بلغار باین سجن پرآزار تأسّی باو نمودید و اقتدا باو کردید این نعمت عظماست زیرا عاشقان مجاز در ره معشوق جان باختند پس مشتاقان جمال بی‌مثال چگونه باید جانفشان شوند اگر بدیدهٴ حقیقت نظر نمائی این غربت موهبت است و این آوارگی آزادگی و این بی سر و سامانی عزّت ابدی ستمکاران هرچند جفاکارند امّا دلبر مهربان باوفا آن زخم را این مرهم التیام دهد و آن زهر را این شهد شیرین نماید و تا چنین نباشد نفوس ترقّی ننمایند عبدالبهاء از مصائب شما چشمی گریان دارد و قلبی بریان و جگری سوزان ولی چون نظر بمواهب الهی نماید این بلا را عطا مشاهده کند و این خواری را بزرگواری بیند این ظلمت را نور محض مشاهده کند و این شام احزان را صبحی روشن درخشنده و تابان از پی بیند لهذا خاطر تسلّی یابد و رُوح روح و ریحان جوید مطمئن باشید ابواب الطاف گشوده گردد و جان و دل آسوده شود و علیکما التّحیّة و الثّنآء ع ع

56

هو الله

ای آوارگان جمال ابهی هرچند از موطن مألوف دور و مهجور گشتید و معذّب در دست اهل شرور خانمان بتاراج و تالان دادید و لانه و کاشانه را در دست عوانان ویران یافتید از هر سمتی تیر جفا را هدف گشتید و از هر جهتی معذّب و مبتلا شدید امّا این نه از گناهی بود و نه از عصیانی و طغیانی و سوء رفتاری الحمد للّه با کلّ ملل براستی و آشتی رفتار نموده‌اید و در اطاعت دولت در نهایت متابعت حرکت نموده‌اید امّا این بلا در راه خدا بر شما وارد و این مصیبت در محبّت حضرت احدیّت بر شما واقع جغدان ستمکار جفا بمرغان گلزار نمایند و غراب عنود اذیّت بحمامهٴ محمود کند کلاب و ذئاب زخم بغزالان بادیهٴ توحید زنند و سباع درنده اغنام چرنده را اذیّت کنند غیر خوبی جرم یوسف چیست پس پس چون این مصائب و بلایا و رزایا و محن و آلام در راه آن دلبر دلارام است شهد و شکّرین است و قند و انگبین ملاحظه نمائید که این جام لبریز در هر دوری چه ‌قدر فرح‌انگیز بود که یاران الهی در میدان فدا قربانگاه عشق بزم طرب آراستند و سرور و شادمانی خواستند سرمست صهبای شهادت گشتند و بنهایت مسرّت بملکوت عزّت رجوع نمودند و یا لیت قومی یعلمون فرمودند پس ای یاران عبدالبهآء بجان و دل مناجات نمائید و آرزوی آن صهبای موهبت کبری کنید شاید از آن بحر نصیبی بریم و از آن الطاف بهره‌ئی گیریم وا شوقی لذلک الیوم و وا ظمآئی لتلک الکأس الطّافحة بصهبآء الالطاف فسبحان ربّی الابهی ع ع

57

هو الابهی

ای امة ‌اللّه از قرار مسموع از دست ساقی قدر جرعه‌هائی در نهایت تلخی آشامیدی و زهر هلاهل مصیبت و حنظل شدید المرارهٴ رزیّت چشیدی چون آنچه از سماء تقدیر نازل بر حکمت ربّ خبیر مبنی و هر وقوعات مؤلمه بر حکم غیبیّه محمول گریه منما و مویه مفرما جزع مکن فزع منما بقضای الهی راضی شو و بتقدیر علیم خبیر تسلیم گرد این هستی خاکدان عاقبتش نیستی است چه نزدیک و چه دور و این بنیان بنیادش بر باد چه امروز چه بعد از چند روز حزن و اندوه را نشاید و لابه و زاری نباید پس تا توانی دل بخدا بند و بکمند حبّش درآ تا در هر مصیبتی تسلّی قلب یابی و در هر کربتی مسرّت جان هیچ شیئی را مفقود نبینی بلکه نور دیدگانرا موجود یابی ولی در عالم دیگر و فضای گلشنی با شکوه و فر بلبل را در گلستان یابی و حمامهٴ قدس را در حدائق آن سرا طیور الهیّه را در ریاض رحمانیّه یابی و آهوان برّ وحدت را در بیابان موهبت جوئی اگر از این قفس و دام رستند محزون مباش مغموم منشین عنقریب در رفیق ربّ کریم یابی و در ملکوت عظیم مشاهده نمائی و البهآء علیک ع ع

58

هو الابهی

ای احبّای رحمن و منجذبان جمال یزدان بحر بلایا از جمیع جهات بر شما هیجان و نهر رزایا جریان نمود بهر مصیبتی در راه محبّت حضرت احدیّت گرفتار شدید و بهر محنتی در سبیل ربّ عزّت مبتلا این بلا اگرچه شدّت جفا و مشقّت کبری است لکن نشئهٴ کأس وفا بخشد و مورث خلوص و صفا گردد سبب انقطاع الی اللّه شود و علّت انجذاب بنفحات اللّه نفوس ثابتهٴ راسخه از شدّت هیجان روائح مصائب و قوّت هبوب زوابع متاعب در شوق و انجذاب آیند و در وله و اشتعال درآیند شمعشان پرنور گردد و جمعشان انجمن صحرای ظهور قسم بجمال قدم روحی لاحبّآئه فدا که ملأ اعلی آرزوی قطره‌ئی از این بحر بلا مینمایند و دوستان الهی را بلسان تقدیس میستایند و میفرمایند یا لیتنا کنّا معکم فی موارد البلآء فی سبیل محبوبکم الابهی فنفوز فوزاً عظیماً ع ع

59

هو الأبهی

ای اسیر سلاسل و زنجیر قره‌کهر بی‌پیر ای پروردگار آمرزگار این چه طوق زرّین است که زیور گردن بندگان دیرینست و این چه حمائل گهرآگین است که غبطهٴ عقد درّ ثمین است و زینت هیاکل طاوس علّیّین قسم بجمال قدم روحی لأسرآء حبّه الفدآء که آن ایوان بود نه زندان آزادی بود نه بند گران اوج ماه بود نه قعر چاه زنجیر سجن یوسفی بود نه سلسلهٴ حبس پراسفی خوشا بحال تو که باین موهبت فائز گشتی و باین عنایت مخصّص شدی ای فرّخ رخی که در زندان در سبیل جانان چون شمع برافروخت و ای مبارک گردنی که در بند و کمند درآمد باری این جام پرعطا نوشیدی و این خلعت گرانبها پوشیدی و این زهر را چون شهد چشیدی پس بشکرانهٴ این الطاف دستی بگشا و قوّت بازوئی بنما قلوب را بر پیمان و ایمان الهی ثابت و استوار کن و صدور را بنفحات قدس عهد و میثاق رحمانی منشرح و پرمسارّ نما این عهد در ظلّ شجرهٴ انیسا گرفته شده است و این پیمان در یوم الست تأسیس گشته است

60

هو اللّه

ای یاران روحانی و دوستان رحمانی در هر عهد مؤمن بسیار ولی ممتحن کمیاب حمد کنید خدا را که مؤمن ممتحنید و در سبیل ربّ مهیمن اسیر هر نوع آلام و محن گشتید در آتش امتحان مانند ذهب خالص رخ برافروختید و در نائرهٴ ظلم و جفای ستمکاران سوختید و ساختید و هر مؤمنی را رسم و آداب ثبوت و استقامت آموختید صبر چنین است قرار چنان جانفشانی اینست و پریشانی آن این از موهبت پروردگار بود و عنایت بی‌پایان جمال ابهی که یاران آن سامانرا در سبیل محبّتش بحمل اعظم بلایا مخصّص داشت ظاهره نار و باطنه نور و برهان فبمثل هذا فلیعمل العاملون و لمثل هذا فلیتنافس المتنافسون

باری عنقریب بساط این حیات فانیه منطوی گردد و ظالمان بیش از مظلومان سرگشته و پریشان گردند اهل قصور اسیر قبور شوند و صدرنشینان عزّت بخاک مذلّت افتند

ولی شمع شهیدان روشن گردد و عزّت یاران در افق ابدی مانند نجم ساطع درخشنده و تابان شود ملاحظه نمائید که بچه موهبتی موفّق شدید تأسّی بمظلوم آفاق نمودید و مانند نیّر اشراق بجور اهل نفاق بظاهر بمحاق مبتلا شدید ولی این محاق نیست اشراقست و این کسوف نیست کسر صفوفست عنقریب ملاحظه نمائید که نور احدیّت آفاقرا روشن نماید و نفوس غافله در تحت المحاق افتادند

احبّای الهی را ذلّت عین عزّتست و جفا سبب ظهور وفا عزّت و راحت دنیوی سراب اوهامست ولی موهبت الهی در جهان رحمانی ابدی و برقرار چراغهای عوالم سفلی هرچند روشن است ولی تا بسحر بیشتر نیفروزد ولی نجوم افق محبّت اللّه ساطع و لامع در جمیع قرون و اعصار اینست عزّت ابدیّه اینست موهبت سرمدیّه اینست حیات جاودان اینست بخشش بی‌پایان

و علیکم التّحیّة و الثّنآء ع ع

61

هو اللّه

ای مهتدی بنور هدی در سبیل محبوب ابهی هر چه جفا کشی دلیل بر وفا است و آنچه اذیّت بینی سبب روحانیّتست و مقناطیس رحمانیّت البتّه باید که چنین باشد زیرا زاغان لئیم بر بازان سفید هجوم نمایند و جغدان جفا پنجهٴ تطاول بمرغان وفا گشایند آن یک را گویند که چرا یاد ساعد شهریار نمائی و این یک را گویند که چرا بگلبانگ الهی در گلشن رحمانی بابدع الحان بسرائی این امر طبیعیست شما محزون مشوید بلکه در مقابل بنهایت خلوص و محبّت قیام کنید اگر جام زهر دهند ساغر شهد بنوشانید اگر رسوائی کنند بذیل ستر عیوب بپوشانید و چون ضربت زنند بر زخم آنان مرهم نهید و چون به تیغ و شمشیر پردازند شهد و شیر دهید قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منّا ان آمنّا باللّه و آیاته اتقتلون رجلاً ان یقول ربّی اللّه و ما نقموا منهم الّا ان آمنوا باللّه العزیز الحمید این آیات را بخوانید و علیک التّحیّة و الثّنآء ع ع

62

هو اللّه

ای یاران عبدالبهآء الحمد للّه در سبیل الهی جام بلا نوشیدید و سمّ جفا چشیدید و از ما دون آن دلبر یکتا بریدید و باوج رفیع پریدید و بمقصود جمیع اولیا رسیدید ندای الهی شنیدید و آیات کبری دیدید و مفتون آن مه ‌تابان گردیدید جانفشانی نمودید و بجانفشانی کامرانی فرمودید آن یار مهربان را بندهٴ باوفا شدید و جانانرا دل و جان فدا کردید ولی ستمکاران جفا روا داشتند و درندگان بخونخواری برخواستند یکی مانند یزید پلید تشنهٴ خون مرغان گلشن توحید گردید دیگری مانند ولید عنید بدرندگی اغنام الهی پرداخت آنچه خواستند نمودند و دست تطاول گشودند ولی حمد خدا را که احبّای الهی در صون حمایت حضرت نامتناهی قدم ثبوت نمودند و مقاومت آن سیل ضلالت کردند جام بلا را شهد بقا شمردند و سمّ قاتلرا قند مکرّر دانستند و بچوگان همّتی گوی عافیت از میدان ربودند شکر کنید خدا را که چنین استقامت نمودید و قدم ثابت راسخ نمودید و جانرا رایگان در سبیل جانان شایان فرمودید عنقریب ملاحظه فرمائید که رایت کلمة اللّه بلند است و آیت موهبت در انجمن یاران بالحان روحانیان بلند انوار هدایت کبری از ملکوت ابهی چنان بدرخشد که ظلمات پی در پی بکلّی متلاشی گردد هر نفس عنودی فریاد برآرد که من هرچند بظاهر بیگانه ولکن بدل آشنا بودم و پیش از ظهور مؤمن گشتم و قبل از خطاب الست بلی گفتم یومئذ یفرح المؤمنون الحمد للّه نفوذ کلمة اللّه آفاقرا مسخّر نموده و نفحات قدس مشامّ اهل خاور و باختر را معطّر فرموده جمیع ملل حیرانند که این چه صوتیست و چه صیتی و چه آهنگیست و چه گلبانگی و چه اشراقی و چه نقطهٴ احتراقی و علیکم التّحیّة و الثّنآء ع ع

63

هو اللّه

ای دوستان عبدالبهآء اهل جفا دست تطاول گشودند و ظلم و ستم نمودند فریاد و ضوضائی بلند نمودند تا نسیم جانبخش جنّت ابهی را مقطوع نمایند و انوار ساطعهٴ شمس حقیقت را مستور کنند هیهات هیهات نمیدانند که این شورش نار موقدۀ محبّت اللّه را بمنزلهٴ دهن است لهذا شعله بیشتر زند و گلهای حدیقهٴ معرفت اللّه را بمنزلهٴ رشحات موسم ربیع است لهذا طراوت و لطافت افزوده کند صد هزار بار تجربه شده که ولولهٴ شهر زلزله بارکان احتجاب داد و فریاد وا ویلا و طعن و لعن علّت اعلاء کلمة اللّه گشت تا طوفان نگردد و سردی زمستان رخ ننماید و برف و بوران نشود و سیل باران برنخیزد و ابر نگرید چمن نخندد و گلشن طراوت نیابد و درختان گل و شکوفه نکند نسیم نوبهار حیات نبخشد و بوی مشکبار مشامرا معطّر ننماید این لطافت و حلاوت و طراوت موسم ربیع از نتائج شدّت و برودت و طوفان و بوران و باران موسم زمستانست

ای یاران الهی عنقریب ملاحظه نمائید که حرارت شمس حقیقت غیوم کثیفه را متلاشی نموده و اشعّهٴ ساطعه آفاق را روشن نموده و وا ویلا بیا بشری مبدّل گردد و وا دینا بیا طوبی تبدیل شود نعرهٴ یا بهآء الابهی از حجر و مدر و شجر برخیزد و فریاد سبحان ربّی الاعلی از دشت و صحرا و کهسار بلند گردد جنّت ابهی جمیع آفاق را احاطه کند و شجرهٴ مبارکه سایه بر جمیع اقالیم افکند ابر رحمت ببارد و شعاع شمس حقیقت بتابد و نسیم جانبخش بهار الهی بوزد و جمیع اشیا بقمیص بدیع و خلعت جدید مزیّن گردد و علیکم التّحیّة و الثّنآء ع ع

64

هو اللّه

ای اهل وفا هرچند اهل جفا دست تطاول گشودند و لانه و آشیانهٴ یاران ویران نمودند تالان و تاراج کردند ولی آن خانه آشیانهٴ ترابی بود این ویرانی سبب آبادی و این مطموری معموری زیرا این خرابی در سبیل حضرت کبریا پس این ویرانی آبادیست و این خرابی معموریست بنیان خاکی هرچند معمور باشد عاقبت مطمور گردد ولی بنای الهی بیت معمور است و بنیان ابدی نامحدود پس این خانهٴ خاکی هرچند از بنیاد برافتاد ولی قصر مشید در ملکوت ابهی بنیاد شد لهذا حصول این بلایا باید مورث شکرانیّت گردد و باعث ممنونیّت شود دست تضرّع و ابتهال بملکوت ابهی بلند نمائید و آغاز مناجات کنید که

ای خداوند مهربان شکر ترا که خانه و بنیان در سبیل تو خراب شد و لانه و آشیانه در راه محبّتت از دست رفت ستایش باد ترا که چنین موهبتی مبذول داشتی و بچنین رحمتی مقرون فرمودی توئی دهنده و بخشنده و مهربان لا اله الّا انت العزیز المتعال ع ع

65

ای یاران عبدالبهآء هر دم از جهان پنهان خطاب الست را بلی‌ئی و یاران مخلصین را جام بلائی عاشقان بها را صلائی و مشتاقان جمال کبریا را در میدان وفا جولانی از آنچه وارد محزون مباشید مغموم مگردید بلا در ره بها موهبت است جفا مسرّت است ولوله شوق و وله است زلزله هلهله و طرب است اسیری امیریست تالان و تاراج دیهیم و تاج است مصادره و یغما عطیّهٴ کبریست ایّام در گذر است و زندگانی بی‌ثمر مگر نفوسیکه عمر خویش در ره حق باضطراب و تشویش گذرانند و زهر و نیش بچشند این نفوس از زندگانی ثمر یابند و نتیجه و اثر بگذارند و بجهان دیگر شتابند و موهبتی خوشتر یابند مهد عنایت بستر کنند و افسر یختصّ برحمته من یشآء بر سر نهند خوشا بحال شما طوبی لکم و حُسن مآب و علیکم البهآء الابهی ع ع

66

ای دو بندهٴ صادق جمال مبارک هرچند در سبیل محبوب مصائب و متاعب موفوره دیدید و مشقّات عظیمه کشیدید و مورد اذیّت و جفای دشمنان شدید و معرض ملامت جاهلان گشتید از هر سمتی تیری رسید و از هر جهتی گردباد شدیدی وزید ولی این بلایا و این رزایا در سبیل آندلبر یکتا وارد و این محن و این الم در محبّت آن یار باوفا حاصل و عبدالبهآء نیز شریک و سهیم دائم باید بشکرانهٴ پروردگار یگانه پرداخت که بیگانگان از این فیض محروم و آشنایان فائز و مرزوق زیرا بلایای سبیل الهی را هر نادانی شایان نه و مصائب راه عشق را هر ناسپاسی لائق نیست شمع را افروختن باید و پروانهٴ عشق را سوختن هر پرنده سزاوار این جانفشانی نه و هر جنبنده لیاقت این قربانی نیست اگرچه امتحان در این ایّام بیحد و پایانست ولی فضل و الطاف یزدان نیز بیحساب و بی‌کران همیشه متذکّر بلایای شما هستم و از حق طلب استقامت و ثبوت مینمایم این بلایا تخم‌افشانیست عنقریب ملاحظه خواهید نمود که برکت خرمن گشته و فیض نامتناهی مبذول داشته و علیکما التّحیّة و الثّنآء ع ع

67

هو اللّه

ای یاران این زندانی مصائب متتابعه بر شما وارد و مشقّات عظیمه حاصل و مظلومیّت کبری وارد اهل عدوان دست تطاول گشودند و بجور و ستم برخواستند گرگان قصد اغنام الهی نمودند و کلاب غزالان برّ وحدت را اذیّت و جفا خواستند ولی خیر نبینند و فائده و ثمر نیابند از برای ایشان خسران مبین است و از برای شما موهبتی عظیم امتحان و افتتانست باید صبر و تحمّل نمود بلکه بشکرانه برخواست که الحمد للّه بفضل الهی در سبیل الهی مورد چنین بلائی شدید و بسبب محبّت پروردگار بچنین جفائی گرفتار گشتید هرچند بظاهر زیانست ولی بحقیقت سود اندر سود و هرچند در اینجهان مذلّت و زحمت است ولی در جهان الهی سبب عزّت ابدیّه ای یاران تأسّی بجمال مبارک نمودید و تحمّل بلا در ره دلبر مهربان کردید امیدوارم که اسباب سرور و امان حاصل گردد و علیکم البهآء الابهی ع ع

68

این قوّهٴ جندیّه را سپاه آفاق مقاومت نتواند زیرا سلاحش عرفان و ایقانست و شمشیرش نور جهانگیر قوای جسمانی مقاومت جنود ارضی نماید نه مبارزۀ با لشکر آسمانی چنانچه هزاران بار تجربه گردیده

قوم ثمود عنود عدوّ صائل بودند ولی قوّهٴ حضرت صالح را حائل نگشتند و قوم عاد هرچند بیداد نمودند با وجود این سیف روحانی حضرت هود مغمود نشد و نار اللّه الموقده مخمود نگشت و نمرود ذلیل هرچند صلیل سلاح را بمسامع آفاق رساند ولی خلیل جلیل را مقاومت ننمود و قبطیان گمراه هرچند صفّ سپاه آراستند ولی با حضرت موسی حرب و جدال نتوانستند و یهود جحود هرچند عربده نمودند و جمال موعود را نار مخمود انگاشتند و فریاد و صیحه برافراشتند و بانواع اذیّت و جفا برخواستند ولی عاقبت مقاومت نتوانستند و صنادید حجاز سیّد بطحا را انواع اذیّت و جفا کردند و بقدر مقدور صدمه زدند و بابتلا انداختند بلکه سیّد ابرار از شدّت هجوم هجرت فرمود و در یثرب اعلاء کلمة اللّه فرمود بعد اقوام مختلفه و ملل متعدّده متّفق شدند و حرب احزاب حاصل گشت و آنمرکز انوار محاصره شد باز مقابله ننمودند این مختصر از تجربه‌های سابق است

ولی صد افسوس که قوم لاحق چون ملتفت باین امر فارق نیستند باز در نهایت غفلت مقاومت جمال موعود خواهند و بصد هزار تیر جفا و تیغ خطا در هجومند عنقریب ملاحظه خواهند نمود که خطائی عظیم نموده‌اند

بحر محیط را تضییق جویند و ابر ربیع را از فیض بدیع منع سریع خواهند هیهات نسیم صبا از ملکوت ابهی منقطع نگردد و رائحهٴ مشک وفا از گلشن ابهی منسوخ نشود

در ایّام حضرت مسیح امر مبارک از حوالی بیت المقدّس تجاوز ننمود آنچه واقع بعد حاصل و در ایّام سیّد بطحا روح المقرّبین له الفدآء صیت جلیل محصور در حجاز بود ولی آوازهٴ این امر عظیم در ایّام مبارک بشرق و غرب رسید و الواح ملوک صادر

این قوم پرلوم شنیدند و فهمیدند که سیّد ابرار را قوم جفاکار مقاومت نتوانستند باز غافلند و این امر مبارک عظیم را که زلزله در آفاق انداخته این طوائف ضعیفه مقاومت خواهند فسوف یرون انفسهم فی خسران مبین

69

هو اللّه

ای بندهٴ ثابت مستقیم جمال ابهی حقّا که در امر اللّه مستقیمی و با هر نفس رحمانی انیس و ندیم اوقاترا بخدمات میگذرانی و حیات را در سبیل نجات صرف مینمائی ملاحظه فرما که بچه موهبتی فائز و بچه عنایتی مخصوص هستی در محفل یاران شمع روشنی و در سبیل جمال مبارک فدائی بی زره و جوشن با وجود این سهام طعن غافلانرا نفوذی نه و شمشیر جفای بیگانگانرا تأثیری نیست زیرا دِرع توکّل بر تن داری و خودی از صون و حمایت الهیّه بر سر آنچه بکوشند و بجوشند و جنگ جویند کاری نتوانند خائب و خاسرند زیرا وجود حقیقی احبّای الهی در صون حمایت حق محفوظ و مصونست آنچه جفا کنند بر تنست نه بر جان بر عناصر است نه بر وجدان هر یک از یاران الهی در ملکوت باقی افسر سلطنت ابدی بر سر دارند و بر سریر اثیر نشینند جنود عالم را نابود شمرند و جیوش اشرار را خواموش بینند

70

هو اللّه

ای بندهٴ حق در بلایای عیسی ابن مریم و مصائب سیّد الشّهدآء و شهادت یحیی بن زکریّا و مصیبت امیر المؤمنین و سجن امام موسی و نوحهٴ نوح و آتش خلیل و حزن یعقوب و بلاء ایّوب تفکّر فرمائید البتّه هر مشکلی حل شود این بلایا لطف است که در لباس قهر ظاهر شده موهبت است که بقمیص زحمت جلوه نموده بقاست که از افق فنا طلوع نموده آیا در جمیع عوالم کدام غالب یزید یا سیّد الشّهدای مجید یهود یا حضرت مسیح موعود هیرودس مشهور یا یحیای حصور نوح نبی یا قوم غبی خلیل جلیل یا نمرود ذلیل و قس علی ذلک عنقریب مشاهده نمائی نورانیّت الهیّه آفاقرا از شرق و غرب جنوب و شمال آسیا و اروپ و افریک و امریک روشن نموده یومئذ یفرح المخلصون

71

هو اللّه

ای بندهٴ ثابت حقّ هرچند از غمام بلا باران جفا پی در پی رسید بساط محنت گسترده گشت بزم امتحان آراسته شد جام افتتان دور زد و یاران سرمست آن باده گشتند و معرض شدائد و آلام گردیدند ولی اینعبد در هر بلائی شریک و سهیم بود و در زاویهٴ مصائب و رزایا مقیم محزون مباشید مغموم مگردید هرچه پیش آید البتّه آن باید و شاید یعنی از لوازم ثبوت بر محبّت اللّه است و از فرائض مقدّره بر احبّآء اللّه ایّام در گذر است و حوادث لیل و نهار ممتدّ و مستمرّ کائنات کل هدف تیر قضا و مورد انواع جفا زیرا عالم امکان معرض تغییر و انقلابست و لابدّ از حدوث مشقّت و عذاب فرق در اینجاست که کل در سبیل هوی معرض بلایند و یاران در راه هدی مورد تیر جفا آن بی‌ثمر است و این نتائجش مانند در و گهر پس شکر کن خدا را که در سبیل هدی مورد جفا گشتی و از فضل بیمنتهی امید اهل وفا چنانست که این بلا سبب عطا شود و این محنت وسیلهٴ منحت کبری و موهبت عظمی شود و علیک التّحیّة و الثّنآء ع ع

72

روحی فدآء لتراب هؤلآء الشّهدآء و ذاتی فدآء لدم هؤلآء الاصفیآء المقرّبون فی عتبة الکبریآء المنجذبون الی الافق الاعلی الفائزون بالمقعد الصّدق فی الملکوت الابهی

ایّها الشّهدآء ایّها الامنآء ایّها النّقبآء ایّها النّجبآء فدیتکم بذاتی و روحی و کینونتی و بما اعطآنی اللّه بفضله و جوده

اشهد انّکم النّجوم السّاطعة و الشّهب الثّاقبة و البدور اللّامعة و الشّموس الباهرة فی هذا الامر البدیع للّه درّکم ایّتها الطّیور الصّادحة فی ریاض التّوحید طوبی لکم ایّها الاسود الزّائرة فی غیاض التّجرید بشری لکم ایّها الحیتان السّابحة فی حیاض التّفرید انتم آیات الهدی و انتم رایات الخافقة فی مشهد الفدآء

اسئل اللّه ان ینزل علی کلّ برکة بنفحات القدس الّتی تمرّ من ذلک المشهد العظیم و یحیینی بنسائم الانس الّتی تهبّ من ذلک الاقلیم الکریم

و اتشفّع بکم من الحیّ القیّوم ان یسقینی الرّحیق المختوم و یجعل لی نصیباً من حظّکم الموفور و یرنّحنی من کأسکم الّتی مزاجها کافور انّ ربّی لرحیم غفور یؤیّد من یشآء بما یشآء ببرکة الفدآء فی عالم الانشآء

و علیکم البهآء الابهی

از توقیعات مبارکۀ حضرت شوقی ربّانی

1

در توقیع مورّخ 30 اکتبر 1924 خطاب به اعضای محترمۀ محفل مقّدس روحانی طهران

این فئهٴ مظلومه بقوّتی ملکوتی و عزمی آسمانی و امیدی الهی و بشارتی سبحانی در این معرکهٴ حیات حاضر و مترصّد هر گونه آشوب و بلائی هستند و از مشقّات متوالیه و موانع متزایده سست و هراسان و ملول نگردند بیقین مبین دانند که هر قدر افق عالم تاریکتر گردد و تزلزل عالم کون بیشتر شود و هرج و مرج اتّساع یابد طلوع فجر موعود قریبتر گردد و اسباب تجلّی و سطوع انوارش بهتر فراهم آید

همچه بشارات سامیهٴ جانپروری لابدّ اینگونه مقدّمات و تمهیدات مدهشهٴ مرعبه‌ئی خواهد داشت چه‌ که تحقّق وعود حتمی الهیّه بتنبّه و تذکّر تمام هیئت اجتماعیّهٴ بشر موقوف و این تذکّر و تنبّه عمومی جز بوفور بلیّات و تعدّد اضطرابات و تزاید مشکلات حاصل نگردد اینست که اهل بها از جام اطمینان مرزوقند و بروح امید زنده و مشغول بیدار و متوجّهند و ثابت و هوشیار بدل و جان ساعی و جاهدند تا نگذارند که از فشار بلیّات اساس امر اللّه و جوهر تعالیم اللّه بتدریج از دست رود و از تعمیم و ازدیاد رذائل و سیّئات مبادی اصلیّهٴ آئین خویش متروک و تاریک شود و از تطاول ید اعدا و دسائس اشرار ادنی خللی در شریعت مقدّسه راه یابد و افکار مشوّشهٴ حالیّه علّت جزئی انحرافی از آن صراط مستقیم الهی گردد

2

در توقیع مورّخ 6 مارچ 1925 خطاب به برادران و خواهران روحانی در کشور مقدّس ایران

ای خسته‌دلان جان‌نثار ید تقدیر دست ستمکار را مرّة اخری بر ستمدیدگان بیگناه مسلّط فرمود و مشیّت حیّ قدیر بر این تعلّق گرفت که بلیّات و آفات گوناگون نیز چون سیل منحدر بر حزب مظلوم مترادفاً متواتراً نازل گردد نیران آزمایش است که در این سنین شداد تمهیداً لوعده الکریم و ترویجاً لمبدئه القویم خداوند حکیم در آن اقلیم برافروخته دلخون و هراسان مگردید اسبابیست مقدّر و محتوم که مسبّب الاسباب بارادهٴ ازلیّه و قوّهٴ لا ریبیّهٴ خویش رغماً لکلّ معاکس حسود فراهم آورده تا آئین خویش را در این حین در انجمن عالم جلوه دهد و در مستقبل ایّام در آن کشور مقدّس مظفّر و مستحکم سازد

بیزار و مأیوس مشوید در الواح الهی تفرّس نمائید "تاللّه الحقّ انّ الامر عظیم عظیم هذه کلمة کرّرناها فی اکثر الالواح لعلّ ینتبه بها العباد" و در مقامی دیگر این بیان نازل "انّ هذا الامر عظیم عظیم زود است که عظمت آن واضح و مبرهن شود"

این آئین آسمانیرا بشئون عالم امکان مقایسه نتوان نمود و بقوای مادّیّهٴ کونیّه مشابهه و موازنه نتوان کرد سراپرده‌اش بمظلومیّت کبری مرتفع و ترویج و تقدّمش بوسائل معنویّۀ خفیّه و اسباب مدهشهٴ مرعبهٴ غیر منتظره مشروط و منوط لسان قدم تسلّی‌دهندهٴ عالم میفرماید "انّه ما قدّر من قلم التّقدیر لاحبّآئه الّا ما هو خیر لهم و نسئله بان یوفّقهم علی الصّبر و الاصطبار لئلّا تمنعهم البلایا عن صراط اللّه العزیز العلیم"

تحقیر و توهین هر مؤمنهٴ موقنه‌ئی باب عزّت ابدیّه را بر وجه عموم نساء ایران بلکه تمام جهان مفتوح سازد از ضرب و شکنجه و ابتلای جوانان جدید الاقبال روح بدیعی و نشاط جدیدی در عروق و شریان هیکل امر اللّه ساری و جاری گردد آه ملهوفان که در این واقعهٴ جانگداز بیسر و سامان گشتند بسمع روحانیان در بلاد غرب رسد و انعکاسات قویّه‌اش حرارتی جدید در عالم کون احداث نماید و روابط معنویّه‌ئی ایجاد کند و جوهر این آئین آسمانیرا در نظر آشنا و بیگانه مکشوف و نمایان فرماید

در این سنین اخیره هرچند بلایای وارده بسرعت و شدّت و تنوّع رزایای متواترهٴ در این شهور اخیره نبوده ولی با وجود این از اثر فشار و تألّمات روحیّهٴ یاران ایران نهضهٴ عجیبی و تقدّم سریعی از برای امر عزیز الهی در قطعات خمسه حاصل گشته

ایران غافل و ذاهل یاران ستمدیده‌اش اسیر و مبتلا ولی جنود حیات حاملان پیام نجات در اقطار شاسعهٴ آزاد در جولان و بفتح مدائن قلوب مشغول قوّهٴ محرّکهٴ دافعه که کافل نجاح این نفوس زکیّه است همانا حرارت و اشتعال و اثرات اذیّت و آزار واردهٴ بر یاران صاف‌دلان ایرانست اینست که میفرماید "نار الهی چون در شرق برافروزد شعله‌اش بغرب بتابد و تأثیرش در شمال و جنوب ظاهر گردد"

ای برادران و خواهران روحانی هرچند الیوم افق آن کشور تاریک است و مصائب و متاعب متنوّعه مترادف و متتابع ارکان کشور متزلزل است و افکار در نهایت هیجان ابرار بی ‌امن و امانند و اغیار در نهایت بغض و عدوان ولی این تنگی و پریشانی و ذلّت و نادانی باقی نماند و این جور و اسارت و انقلاب و وحشت دوامی نکند "سوف یظهر اللّه من هذا الافق نوراً و قدرة و بها تظلم الشّمس و تمحو آثار من استکبر علی اللّه و تستضیئ وجوه المخلصین"

چشم انتظار را متوجّه ببشارات قلم اعلی فرمائید و دیدهٴ امید را بوعود مشعشعهٴ کتاب اقدس و الواح سائره روشن و منوّر سازید چه خطابی احلی و چه بیان و وعده‌ئی اکمل و انسب و اعلی از این آیات محکمات که از مخزن قلم ابهی نازل قوله تعالی "یا ارض الطّآء لا تحزنی من شیئ قد جعلک اللّه مطلع فرح العالمین لو یشآء ... یجمع اغنام اللّه الّتی تفرّقت من الذّئاب ... انّه لا ینقطع عنک لحظات الالطاف سوف یأخذک الاطمینان بعد الاضطراب" و از کلک میثاق این بیانات وافیهٴ جانپرور نازل "عنقریب ملاحظه خواهد شد که دولت وطنی جمال مبارک در جمیع بسیط زمین محترمترین حکومات خواهد گشت و ایران معمورترین بقاع عالم خواهد شد انّ هذا لفضل عظیم و انّ فی ذلک لعبرة للنّاظرین"

این وعود الهیّه و بشارات سامیه که از قلم اعلی و کلک ملهم مؤیّد مرکز عهد و میثاق نازل گشته بمدلول این آیهٴ مبارکه حتمیّ الوقوع است قوله الاحلی "و آنچه از قلم اعلی جاری البتّه ظاهر شده و خواهد شد و لا یبقی من حرف الّا و قد یراه المنصفون مستویاً علی عرش الظّهور"

ولی صبر و تحمّل و شجاعت و شهامت لازم زود است آن اقلیم جنّة النّعیم گردد و مظلومان ایران فخر جهان و مقتدای جهانیان گردند و انّ هذا لوعد غیر مکذوب

3

در توقیع مورّخ ایلول 1926 خطاب به احبّای الهی و اماء الرّحمن در کشور مقدّس ایران و قفقازیا و ترکستان و صفحات هندوستان و اقلیم مصر و عراق و ممالک ترکیّه و بریةالشام

ای یاران پروفا هر قدر طوفان بلا شدیدتر و اریاح محن و رزایا سوزنده‌تر گردد محیط اعظم امر الهی امواجش مرتفعتر و جوش و خروشش مهیب‌تر و دُرر و لئالئ افکنده‌اش بر ساحل وجود ثمین‌تر و بدیعتر مشاهده شود چنانچه ثابت و مبرهن گشت که فشار تضییقات اخیره رغماً لکلّ معتد اثیم میدانی وسیع و فسحتی بدیع و جولانگاهی جدید بر وجه اهل بها گشود و مغلوبیّت و مقهوریّت ظاهرهٴ ستمدیدگان راه یزدان در ایران علّت رفعت و استعلای امر مقدّس در مقامات عالیه گشت مشیّة حیّ قدیر بر این تعلّق گرفته و حکمت بالغهٴ الهیّه چنین اقتضا نموده که خاصّان حقّ در کشور مقدّس ایران مال و منال حتّی دم مطهّر خویش را ایثار نمایند تا شجرهٴ امید سقایت گردد و ببرگ و میوه‌های گوناگون مزیّن شود و بمرور ایّام اقوام و قبائل و ملل متنوّعهٴ متباغضهٴ اوروپ و امریک و تاجیک و افریک را در ظلّ ظلیلش درآورد و تألیف دهد تاللّه هذه موهبة لا مثیل لها فی الابداع یتمنّاها اهل خبآء المجد فی الجنّة العلیا خوشا بحال شما ای برگزیدگان حضرت کبریا چه‌ که نخبهٴ احرارید و سرور اخیار در بوتهٴ امتحان کراراً و مراراً چون ذهب ابریز رخ برافروختید و از لواقح افتتان خموش و افسرده مگشتید شمائید سروران حقیقی جند ملکوت اللّه شمائید منادیان حقیقی امر جمال ابهی ملح ارضید و چون شریان در جسم امکان نبّاض عرق حیاتید و مایهٴ نجات و سعادت جهان و جهانیان

حال با وجود این موانع حالیّه و متاعب و مصائب متتابعهٴ عدیده شایسته و سزاوار جند بها آنست که سالکان سبیل اقوم در بحبوحهٴ بلا در اجرا و ایفای وظائف مبرمهٴ مقدّسهٴ خویش نیز سعی کامل مبذول فرمایند هرچند مبتلا و پریشانند دقیقه‌ئی از آنچه فریضهٴ افراد اهل بهاست غفلت ننمایند و اهمال و فتور بخود راه ندهند

4

در توقیع نوامبر 1927 خطاب به گروه غمزدگان سوختگان نیران حرمان احبّای الهی و اماء الرّحمن برادران و خواهران روحانی در اقطار و بلدان شرق طرّاً ملاحظه نمایند

ای پیروان امر نازنین حضرت بهآءاللّه نظر بقلّت خویش منمائید و از آزار و جفای بیگانه و خویش ملول و شاکی نباشید از ترّهات و اتّهامات و اقاویل و اباطیل کوته‌نظران آزرده و افسرده مگردید و از صفوف و الوف مهاجمان نگران و هراسان مشوید

این جفا را مولای بیهمتا کراراً و مراراً اخبار فرمود و هجوم لشکر هموم را ربّ قیّوم از پیش خبر داد آیا نشنیده‌اید آنچه را از لسان تسلّی‌دهندهٴ عالمیان در این مقام جاری گشته "قل انّ البلآء مآء لما زرعناه فی الصّدور سوف تنبت منه سنبلات تنطق کلّ حبّة منها انّه لا اله الّا هو العزیز الحکیم" و همچنین میفرماید "بالبلآء ربّینا الأمر فی القرون الماضیة سوف تجد الأمر مشرقاً من افق العظمة بقدرة و سلطان" و ایضاً میفرماید "قل قد جعل اللّه البلآء اکلیلاً لرأس البهآء سوف تستضیء منه الآفاق لعمری احبّ البلآء فی سبیل اللّه موجد الأشیآء کما یحبّون النّاس ابصارهم بل ازید و یشهد بذلک ربّک العزیز المختار"

ای حواریّون حضرت بهآءاللّه ما که باین اسم جلیل موصوف و معروفیم و بهمچه مولای توانائی منسوب حیف است در موارد بلا مو بمو تأسّی و اقتدا بآن مظلوم بی‌همتا ننمائیم فرخنده نفسی که تا نفس اخیر زهر جفا از هر بیوفائی بچشید و خجسته قلبی که در سبیل اشتهار و نصرت امرش آنی آسودگی نیافت اینست شیوهٴ مخلصین اینست سمت مقرّبین اینست طریقت مجاهدین اینست سزاوار جند مهتدین اینست یگانه وسیلهٴ فوز و فتح مبین

ای اهل بهاء صلا باهل نهی زنید و در بین ارض و سماء فریاد برآرید که ای اهل عالم و ارباب ظلم و ستم یقین نمائید که ما اهل بهاء آئین خود را بخون خود خریده و شهد فدا در سبیل حبّش چشیده بامیدش زنده‌ایم و از مادونش رسته امرش را تا آخرین نفس ناصریم و بلایایش را در هر حال حامد و شاکر

ای اهل زمین بحقّ الیقین بدانید و هر متردّد متوقّفی را آگاه و پرانتباه گردانید که آنچه را قلم اعلی تصریح فرموده کالشّمس فی قطب الزّوال بالمآل نمایان و پدیدار گردد و در این بقعهٴ بیضا و دیار اخری بارادهٴ ازلیّهٴ حضرت باسط الأرض و رافع السّمآء معشوق آمال از خلف سبعین الف حجاب قدم بعرصهٴ شهود گذارد و یگانه آرزوی اهل بهاء بأحسنها و اکملها و اتقنها تحقّق پذیرد هذا ما وعدنا به مولانا فی السّرّ و الاجهار و انّ هذا لوعد غیر مکذوب قوموا و قولوا "یا ملأ الأرض موتوا بغیظکم سوف ترتفع اعلام الأمر فی کلّ مدینة و تستضیء منها الدّیار"

ای ربّ توانا تو شاهدی که در این لیلهٴ لیلا بر این عاشقان بینوا چه وارد گشته و در این سالیان دراز از حین مفارقت وجه صبیحت بچه سوز و گدازی اهل راز دمساز

ای مولای قدیر افتادگی و بیچارگی آوارگان کویت را مپسند و بشدید القوی این مشت ضعفا را تأیید کن در انجمن عالم عزیزانت را عزیز و مقتدر فرما و بتحقّق آمال این بال و پر شکستگان را سرافراز و مفتخر کن تا در این چند روزهٴ حیات عزّت و رفعت آئینت را بدیدهٴ عنصری بنگریم و بقلبی شاد و روحی مستبشر بسوی تو پرواز کنیم

تو دانی که نام و نشانی بعد از تو نخواهیم و سرور و شادمانی و کامرانی در این عالم فانی دیگر آرزو ننمائیم

پس وعدت را وفا نما و جان و روان این خسته‌دلان را نشئه‌ئی تازه بخش دیدهٴ انتظار را روشن کن و جرح قلوب کئیبه را التیام ده بسرمنزل مقصود کاروانهای مدینهٴ عشقت را بزودی برسان و بساحت وصالت دردمندان هجرت را بکشان زیرا در این عالم ادنی جز ظفر و نصرت امرت را نخواهیم و در جوار رحمت کبری جز امید وصالت آمالی در دل نداشته و نداریم

توئی گواه توئی ملجأ و پناه توئی نصرت‌دهندهٴ این جمع بی‌گناه

5

در توقیع مورّخ 11 ژانویه 1928 خطاب به اعضای محترمۀ محفل مقدّس روحانی مرکزی کشور ایران

اگر چنانچه در مستقبل ایّام آفات گوناگون آن سرزمین را احاطه نماید و انقلابات کشوری بر تضییقات حالیّه و محن واردهٴ متواتره بیفزاید و افق آن اقلیم جلیل تاریکتر گردد ملول و اندوهگین مگردید و از مسلک و منهج قویم خویش که مواظبت و سعی مستمرّ متمادی در ازدیاد و استحکام و اشتهار و اعزاز مؤسّسات امریّه است سر موئی منحرف مگردید استخلاص این فئهٴ مظلوم بی‌گناه از قیود اسارت و چنگ ارباب ظلم و عداوت ضوضا و هیجان عمومی را مقتضی و حصول عزّت و رخا و آسایش حقیقی از برای اهل بها مقاومت و ممانعت و شور و آشوب اهل حقد و جفا را مستلزم پس اگر چنانچه طلاطم دریای بلا ازدیاد یابد و طوفان محن و رزایا از شش جهت آن جمعیّت مظلومرا احاطه نماید بحق‌ الیقین بدانید و آنی متردّد نمانید که میعاد نجات و میقات جلوهٴ موعودهٴ دیرینه نزدیک گشته و وسائل اخیرهٴ فوز و نصرت عظمی از برای ملّت ستمدیدهٴ بها در آن کشور مهیّا و فراهم شده قدم ثابت لازم و عزم راسخ واجب تا این مراحل باقیه طیّ گردد و مقصود و آمال اهل بها در اعلی المقامات پدیدار گردد و جلوه‌ئی حیرت‌انگیز نماید هذه سنّة اللّه و لن تجد لسنّته تبدیلاً

6

در توقیع مورّخ 15 نوامبر 1940 خطاب به محفل مقدّس روحانی ملّی بهائیان ایران

لطمات و هجمات و تجاوزات اهل مکابرت و عناد بقائی نداشته و ندارد کلّ بوقتش رفع گردد و اثری از آن باقی نماند آنچه اثراتش باقی و برقرار است مظلومیّت یاران و شهامت دوستان و شجاعت حامیان امر رحمن و اتّحاد و اتّفاق و تمسّک و تشبّث و عدم انحراف مؤسّسان آئین یزدان در آن سامان است

حال امور منقلب و قضایا متعدّد و زمامداران از شش جهت مهاجم ولی ید غیبی در کار و منتقم قهّار ناظر بر فئهٴ مظلومهٴ ابرار و اخیار امور مستوره مکشوف گردد و حقائق مجهوله معلوم و واضح شود و برائت نفوس مقدّسهٴ صابره ثابت و مدلّل گردد و ظلم و شقاوت و اغراض جفاکاران ظاهر و عیان گردد و آفتاب عزّت موعوده از افق آن خطّه چنان اشراقی نماید که کلّ از وضیع و شریف و حاکم و محکوم و بیگانه و آشنا و دور و نزدیک مبهوت و حیران گردند

وقت استقامت است و هنگام ابراز شجاعت و اثبات شهامت مبارزان و باسلان میدان خدمت الی ان یرفع اللّه امره و یکشف کروب احبّائه و امنائه و یعزّ المستضعفین من عباده و یجعلهم ائمّة و یجعلهم الوارثین

7

در توقیع مورّخ 6 ژانویه 1942 خطاب به محفل مقدّس روحانی ملّی بهائیان ایران

اهراق دماء بریئه در آنخطّهٴ مبارکه اثرات عجیبه بخشد و نتائج کلّیّه از آن بمرور ایّام ظاهر گردد اشتداد بلایا و رزایا و تتابع محن و آفات لا تعدّ و لا تحصی که آن فئهٴ قلیله را در این ایّام از تمام جهات احاطه نموده بنفسه علائم و تباشیر عصر جدید موعود است

این لیلهٴ دلما که ظلماتش سنین عدیده بر اطراف و اکناف آن کشور مستولی گشته هر چه تاریکتر گردد و طوفان و طغیانش عظیمتر و هولناک‌تر شود میقات طلوع صبح نجات و اشراق نیّر سعادت و آزادی و سطوع انوار عزّت و اقتدار و استقلال آئین حضرت پروردگار نیز نزدیکتر شود و سقوط و هبوط و انقراض و اضمحلال اهل کین و عدوان در آن سامان واضح‌تر و نمایان‌تر گردد

جند بها جمهور ستمدیدگان در آن اقلیم پرابتلا کلّ بیقین مبین بدانند امر اللّه عظیم است و قوّهٴ تأییدش محیی عظم رمیم توفیقش شامل است و دشمنانش صائل و از شش جهت مهاجم و از تزعزع ارکان و انهدام بنیان خویش هراسان و مضطرب و از سکون و متانت و تحمّل و اصطبار اهل بها حیران و متعجّب

روز استقامت است و هنگام دفاع و شهامت تا اهریمنان که در کمین‌گاهان ایستاده‌اند بکلّی مأیوس و مهزوم و مغلوب گردند و وعود محتومهٴ الهیّه من دون تأخیر تحقّق پذیرد

8

در توقیع مورّخ 29 ژانویه 1942 خطاب به محفل مقدّس روحانی ملّی بهائیان ایران

هرچند غبار و دخان ظلم آن اقلیم را در این ایّام پرانقلاب احاطه نموده و آفات و بلیّات گوناگون تزاید یافته و بنیان سکون و اطمینان متزعزع گشته و اشرار و محرّکین و دشمنان دیرین دست تطاول گشوده و امّیدوار و جسور گشته‌اند ولی حزب مظلوم بالمآل غالب و امر جمال قیّوم قاهر بطشش شدید است و انتقامش عظیم ید غیبیش در کار است و تصرّفات عجیبهٴ غریبه‌اش در عالم کون آشکار سوف یرون الظّالمون اثمار ما غرسوا و جزآء ما عملوا الا انّهم فی خسران مبین

9

در توقیع مورّخ 2 جولای 1942 خطاب به محفل مقدّس روحانی ملّی بهائیان ایران

مبغضین و معاندین بجزای اعمال سیّئهٴ خود رسیده و خواهند رسید یاران باید ثابتاً راسخاً صابراً شاکراً متّحداً متّفقاً این مشکلاترا مقاومت نمایند و این بلایای متتابعه را متحمّل شوند و این مراحل باقیه را طی نمایند و از این اتعاب و اوصاب و ظلم و ستم مأیوس و ملول نگردند در کلّ احیان انذار صریح شدید صادر از کلک میثاق را بیاد آرند و بقلبی مطمئن و عزمی راسخ و قدمی ثابت و روحی پرفتوح منتظر و مترصّد ظهور و بروز مصداق این بیان مبارک باشند قوله الاحلی" از سرشک دیدهٴ یتیمان ستمدیدگان حذر لازم زیرا سیل‌خیز است و از دود آه مظلومان پرهیز باید زیرا شررانگیز است" انقلابات حالیّه و بلایای مستولیه و مخاطرات شدیده که متوجّه غافلین و ظالمین و مفسدین و مبغضین از جمیع طبقات در آندیار و اقالیم مجاوره گشته و ملوک و مملوک و حاکم و محکوم را از شش جهت احاطه نموده نتیجهٴ تعدّیات و تجاوزات اهل ستم و عدوان در آن سامان است پس از انقضای یک قرن اثراتش ظاهر و عواقبش نمایان و باهر قد اقترب للاعدآء و الاشقیآء حسابهم سوف تأخذهم زبانیة القهر من لدن مقتدر قهّار یاران را متذکّر دارند و ستمدیدگانرا تسلّی دهند و بتمسّک بحبل المتین وصایا و تعالیم الهیّه بیش از پیش دلالت نمایند تا سر موئی از صراط مستقیم منحرف نشوند الی ان یقضی ‌اللّه امراً کان مفعولاً انّه ولیّ المظلومین و معین الثّابتین الرّاسخین

10

در لوح قرن

انقلابات و امتحانات و بلایا و رزایا و زجر و حرق و طرد و نهب و ضرب و شتم و اسر و نفی و حبس و قتل هیچ یک مانع از پیشرفت این امر نازنین نگشت و فتوری در همّت پیروان و مدافعینش در اقطار مختلفهٴ عالم احداث ننمود و علّت اعتلال و اختلال در نظم بدیعش و انشقاق و انقسام و تفرقه و انشعاب در صفوف جنود مجنّده‌اش نگردید بلکه اگر بنظر دقیق ملاحظه شود معلوم و واضح گردد که نفس انقلاب و تتابع مصائب و نوائب و شدائد و متاعب و محن و مصاعب ممدّ نفوذ ذاتیّه‌اش گشت و بر قوّهٴ دافعهٴ ساریه‌اش بیفزود

از هبوب عواصف و بلایا و اشتداد زوابع امتحان و افتتان یوماً فیوماً ساحتش وسیعتر و عمودش مرتفعتر و اساسش محکمتر و جلوه‌اش شدیدتر و سرایتش سریعتر و سطوت و غلبه‌اش ظاهرتر و ثابت‌تر گردید

هر لطمه‌ئی که از دست ستمکار بر جامعهٴ پیروان امر پروردگار در خارج وارد گردید علّت بروز فتح و ظفری جدید شد و هر انقلابی که تدبیر و تدلیس خائن تبه‌کار در داخل ایجاد نمود مورث حدوث نصرتی عظیم و ظهور جلوه‌ئی بدیع گشت…

وقوع این حوادث خطیره و حدوث این تطوّرات عجیبهٴ مدهشه در مدّت صد سال کلّ مثبت این بیان اکمل اتمّ احلی که از مخزن قلم ابهی صادر قوله عزّ اعزازه و تبارک بیانه "انّا لم نزل ارفعنا سدرات الأمر بمآء الاعراض و الدّم ان انتم من العالمین" و همچنین میفرماید "قل تاللّه ترتفع هذه السّدرة بمآء اعراضکم ولکن انتم لا تشعرون فی انفسکم و تکوننّ من الغافلین" و ایضاً میفرماید "بالبلآء علا امره و سنا ذکره" و در مقام دیگر این آیهٴ مبارکه نازل "لو یسترون النّور فی البرّ انّه یظهر من قطب البحر و یقول انّی محیی العالمین"

تاریخ حیرت‌انگیز این قرن عظیم بر مدّعیان در کلّ اقطار کاملاً ثابت و مبرهن نمود که هبوب عواصف شدیده علّت تقویت ریشهٴ شجرهٴ الهیّه گشت و حدوث امتحان و افتتان بر استحکام بنیاد بنیان حضرت رحمن بیفزود ذلّت قمیص عزّت گشت و بأساء و ضرّاء دهن مصباح امر الهی شد تشدّد و تعرّض سبب رسوخ و ثبوت گشت و زجر و منع بادی توجّه و اقبال و اشتهار گشت عقوبت و مقهوریّت و مغلوبیّت بالمآل نتیجه‌اش سطوع انوار غلبه و قهّاریّت امر نازنین شد و انقلاب و هیجان بمرور ایّام باعث تطهیر و تقویت بنیهٴ امر ربّ قدیر گشت نعاق ناعقین و عربدهٴ مبطلین و ضوضاء معترضین ممدّ و مساعد ارتفاع رنّهٴ ملکوتی شد و خرق احجاب و هتک استار بادی جلوه و ظهور حقائق و اسرار مودعهٴ در هویّت امر حضرت پروردگار گشت اینست که قلم اعلی میفرماید "بظلمهم رفعنا الأمر و انتشر ذکر اسم ربّک فی البلاد بمنعهم ظهر الاقبال و بظلمهم طلع نیّر العدل تفکّروا لتعرفوا یا اولی الألباب" و همچنین میفرماید "مرّةً بأیادی الظّالمین یرفع امره و اخری بأیادی اولیائه الّذین یرون الغافلون ککفّ تراب و ینطقون بما نطق القلم الأعلی فی الأفق الأبهی"

11

در توقیع نوروز 111 بدیع

ملاحظه نمائید قلم اعلی چه بشارات عظیمه‌ئی در الواح داده و چه وعده‌های صریحه‌ئی از قلم محتوم اعلایش نازل فرموده در سورۀ هیکل این کلمات درّیّات مسطور "سوف یخرج اللّه من اکمام القدرة ایادی القوّة و الغلبة و ینصرنّ الغلام و یطهّرنّ الأرض من دنس کلّ مشرک مردود و یقومنّ علی الأمر و یفتحنّ البلاد باسمی المقتدر القیّوم و یدخلنّ خلال الدّیار و یأخذ رعبهم کلّ العباد هذا من بطش اللّه انّ بطشه شدید" و همچنین در این سورۀ مبارکه این آیات باهرات مدوّن "سوف یبعث اللّه بک ایادی غالبة و اعضاد قاهرة یخرجنّ عن خلف الأستار و ینصرنّ نفس الرّحمن بین الامکان و یصیحنّ بصیحة تتمیّز منها الصّدور کذلک رقم فی لوح مسطور و یظهرنّ بسطوة یأخذ الخوف سکّان الأرض علی شأن کلّهم یضطربون"

و ایضاً میفرماید "فسوف یرتفع النّدآء فی کلّ مدینة و تجد النّاس خائفین وجلین من سطوة الأمر و کذلک کان الأمر فی الألواح مقضیّاً" و ایضاً میفرماید "عنقریب از جمیع اقطار عالم ندای بلی بلی و لبّیک لبّیک مرتفع خواهد شد چه که مفرّی از برای احدی نبوده و نیست " و ایضاً میفرماید "سوف یظهر اللّه من هذا الأفق نوراً و قدرةً و بهما تظلم الشّمس و تمحو آثار من استکبر علی اللّه و تستضیء وجوه المخلصین و سوف تحیط انوار وجه ربّک من علی الأرض انّه علی کلّ شیء قدیر" و ایضاً میفرماید "سوف ترون الکلّ مقبلین الی اللّه و باکین علی ما فات عنهم فی ایّامه انّه لهو المبیّن العلیم"

و ایضاً میفرماید "سوف یرون المشرکون رایات النّصر و یسمعون اسم اللّه من کلّ الجهات یومئذ یقولون انّا آمنّا باللّه قل اللّه اعلم بما فی صدور العالمین" و ایضاً میفرماید "سوف یرون الموحّدون اعلام الظّهور فی کلّ الأشطار" و ایضاً میفرماید "قسم بکتاب اعظم که امر اللّه احاطه نماید و جمیع ارض را اخذ کند"

و همچنین از قلم میثاق مؤیّداً لما صدر من القلم الأعلی این کلمات درّیّات صادر "لا تیأسوا من روح اللّه سینکشف القناع باذن اللّه عن وجه الأمر و یسطع هذا الشّعاع فی آفاق البلاد و تعلو معالم التّوحید و تخفق اعلام آیات ربّکم المجید علی الصّرح المشید" و ایضاً میفرماید "عنقریب نور توحید آفاق شرق و غرب را چنان نورانی فرماید که مجال انکار بجهت احدی نماند"

این سند از [کتابخانهٔ مراجع بهائی](http://www.bahai.org/fa/library) دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجّه به مقرّرات مندرج در سایت [www.bahai.org/fa/legal](http://www.bahai.org/fa/legal) استفاده نمائید.

آخرین ویراستاری: ۲۳ اوت ۲۰۲۲، ساعت ۱۱:۰۰ قبل از ظهر